بیان

بسم ربّنا العلیّ الأعلی

الباب المذکور فی بیان انّ العباد لن یصلوا الی شاطئ بحر العرفان الا بالأنقطاع الصرف عن کلّ من فی السموات و الأرض فلتقدسنّ انفسکم یا اهل الأرض لعلّ تصلنّ الی المقام الذی قدّر لکم و تدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سمآء البیان مرفوعاً جوهر

این باب انکه سالکین سبل ایمان و طالبین کئوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلاً علی الله و متوسلاً الیه سالک شوند تا انکه قابل تجلیات اشراقات شموس علم و عرفان الهی شوند و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا که اگر عبد بخواهد که اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و

بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز بسر منزل لقا نرسید
و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم
از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بودند
بقسمیکه در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرعها
می نمودند که شاید نسیم رحمت الهی بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق
غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردید و غمام
مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب
می نمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز میجستند چنانچه
چنانچه تفصیل او در جمیع کتب سماوی مذکور و مسطور است حال
قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان
چه بود بقسمی هم اعتراض مینمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر
همه از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع
احدیه ظاهر نشدند مگر آنکه باعتراض (و انکار) و احتجاج ناس مبتلا گشتند
چنانچه میفرماید یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به
یستهزؤن

یستهزؤن و در مقام دیگر میفرماید و همت کل امة برسولهم لیأخذوه
و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و همچنین کلمات منزله که از غمام
قدرت صمدانی و سماء عزت ربانی نازل شده زیاده از حد احصاء و
احاطه عباد است و اولو الافئده و صاحبان بصر را سوره هود کفایت
میکند قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبر
نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیاء و رد و تکذیب کلمات نفی اطلاع
یابید شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانی باشیان وحدت
و معرفت الهی پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره
علم ذی الجلال مشروب و مرزوق گردید اینست نصیب انفس مجرده
از مائده منزله قدسیه باقیه اگر بر ابتلای انبیاء و علت و سبب
اعتراضات عباد بر آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور
اطلاع یابید و دیگر هرچه اعتراضات مردم را بر مشارق شموس
صفات (احدیه) بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الهی محکم تر و راسخ تر شوید
لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملاً در این الواح ذکر می شود تا معلوم
شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و

معالی عزت وارد میسازد و آنچه را که قلم از ذکرش اجمل بهتر است
شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس اعتراض و اعتراض
علماء و جهال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایمان و اطمینان ایشان
بیفزاید و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را
بوادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر
یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن وجود مبارک وارد میاوردند که یقین
بر هلاکت او مینمودند و چه مراتب سخریه و استهزاء و کنایه که بآنحضرت
وارد میشد چنانچه میفرماید و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه قال
ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون معین
و بعد از مدتها چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند و بوعده
و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب بعد وده بعلت ظهور
بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده
البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه باقی نماند از برای آنحضرت
مگر چهل نفس یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب اخبار مذکور است تا آنکه
بالاخره بندای رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا از جان
برکشید

برکشید حال قدری تأملی باید که سبب چه بود که در اینمدت آن
عباد باین قسم اعراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی
بخلع ایمان مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعدهای الهی بدا
شد که سبب اعراض بعضی مقبلین شود بسیار تأمل باید تا باسرار امور
غیبیه واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق
نمائید که امتحانات الهی همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا
نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت
و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده است
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون
و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد سنه
او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذو الجلال دعوت نمود
و چه مقدار بلایا که مثل غیث هاطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت
دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض
گردید و لا یزید الظالمین الا خسارا و بعد هیکل صالح از رضوان
غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعه قرب باقیه دعوت نمود

وصد سنه آذار بر امر او امر الهی و نهی از مناهی مبغر نمود و ثمری
نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود تا آنکه
آن جمال ازلیه ناس را جز بمدینه احدیه دعوت نمیفرمود چنانچه میفرمایند
والی ثمود اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله
غیره الی آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجواً قبل هذا
أتنهانا ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا
الیه مریب و هیچ فائده نبخشید تا آنکه بصیحه جمیع نار راجع شدند
و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را
بنور تقی دعوت فرمود هرچه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری
نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی
الله و عرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک
مرفوعاً و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه
نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج
الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است
و بعد زمان آن منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آن حضرت
بعصای

بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهی با ثعبان قدرت
و شوکت صمدانی از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من
فی الملک و الملکوت را به بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد
که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات
از انفس مشرکه بران شجره طیبه وارد آمد تا بحدیکه فرعون و ملأ او
همت گماشتند که آن نار سدره ربانی را از ماء تکذیب و اعراض افسرده
و مخمود نمایند و غافل از آنکه نار حکمت الهی از آب عنصری افسرده
نشود و سراج قدرت ربانی از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه
بلکه در اینمقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو انتم ببصر
الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون و چه بیانی خوش فرموده
مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را العزه برای حبیب خود
میفرماید وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون
رجلاً ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم
وان یک کاذباً فعلیه کذبه وان یک صادقاً یصبکم بعض
الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب

بالأخره امر بجائی کشید که همین نفس را بنهایت عذاب شهید نمودند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال قدری در این امورات
تأمل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات عباد میشد که هر ظهور
حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر می شد این گونه فساد و
و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا
میگشت با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت
میدادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند
چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر
قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم روی دهد
که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی
نمایند چنانچه میفرماید افکلما جائکم رسول بما لاتهوی انفسکم
استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون میفرماید که هر زمان
و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید
و گروهی را میکشید اخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه
بود.

چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذوالجلال سلوک مینمودند و هر چه
در ان ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب
اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهی کامل و تمام نبودند لهذا
سبب اعتراض عباد شدند این کفری است صراح لاجل انکه این
بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی
را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجت
کافی و وافی عطا نفرماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو
معذب فرماید بلکه لمیزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات به
ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع
شود و یا انکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس
نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و
غرور حرکت مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند (و در صحراهای بعد سیر مینمایند)
همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز
اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که
اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش

وقلب را از انچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس
مینمودند البته از جمال الهی محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال
مطالع قدسی ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجت را
بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و با عقول
ضعیفه انها موافق نمیامد لهذا از این گونه امور غیر مرضیه از ایشان
در عالم ظهور بظهور رسیده و در همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان
از شاطی بحر احدیه علمای عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت
ایشان بود و ایشان هم ببعضی نظر بحب ریاست و بعضی از عدم علم
معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه جمیع انبیا باذن و اجازه علمای
عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند
چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر
مقصود وارد شد و باین ایام معدوده فانیه قانع شدند و از ملک
لایفنی بی نصیب ماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال منیر بی
نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود محروم
ساختند اینست که در جمیع کتب سماوی ذکر احوال علمای عصر
شده

شده چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل
یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است که
اهل کتابیکه صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد
بودند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات
و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله تنظرون پس قدری
بدیده بصیرت الهی در آفاق علم ربانی و انفس کلمات تامه صمدانی
تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف
سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و
احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیاناتیکه
طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را
ادراک ننمودند و بحقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند
و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تاویل کلمات حمامات
ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید و نغمات ورقاء معنویرا

جز ساعه اهل ایقان نشنود هر گز قبطی ظلم از شراب سبطی عدا نصیب
ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید
لایعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم مع ذلک تاویل کتاب را
از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از نبع او اخذ ننمودند مثلاً چون
ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع
یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورة موعود است باید مروج
ومکمل شرایع تورة باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله
میناماند حکم طلاق و سبت که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده
و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن
ظهورند که در تورة مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع
نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات
نفس شیطانیه و ظنونات و هم نفسانی محتجب بوده و هستند و منتظرند
که هیکل مجعوله با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند که ظاهر
خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان
و عذبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم موقوداً و این نبود مگر از عدم

عرفان

عرفان یهود عبارات مسطوره در تورة را که در علائم ظهور بعد نوشته شده
چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال
عیسوی محروم شدند و بلقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم
یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نجسه تمسک جستند و از
عیونهای لطیف رقیق جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و در کشف
این اسرار ذکر بعضی از عبارات انبیا را ببدایع نغمات حجازی در
الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود نمودیم و در گذشت
و حال هم بتغنیات خوش عراقی نظر بخواهش آنجناب در این اوراق
مجدداً ذکر مینمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را ببحر قرب دلالت
نماید و گم گشتگان بیابانهای هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رساند
تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان
طالع گردد و علی الله اتکل و به استعین لعل یجری من هذا القلم ما یحیی

به افئدة الناس لیقومنّ الکلّ عن مراقد غفلتهم ویسمعنّ اطوار
ورقات الفردوس من سدرة التی کانت فی رضوان الأحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مغروساً بر اولوا العلم معلوم وواضح
بوده که چون نار محبّت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت وحکم آنحضرت
فی الجمله جریان بر حسب ظاهر یافت روزی آن جمال غیبی ببعضی از
اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند ونار اشتیاق افروختند و
فرمودند که من میروم وبعد میایم ودر مقام دیگر فرمودند من میروم و
میاید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام وتمام نماید آنچه را که گفته‌ام و
این دو عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله
تشهدون واگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد
خاتم هم کتاب عیسی وامر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمودند منم عیسی
وآثار واخبار وکتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در

اینمقام

اینمقام نه در خودشان فرقی مشهود ونه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا
که هر دو قائم بامر الله بودند وهم ناطق بذکر الله وکتاب هر دو هم مشعر بر
اوامر الله بود واز این جهت است که خود عیسی فرمود که من میروم ومراجعت میکنم
بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است واگر بگوید
در حدود یومی که غیر آنم صادق است وهم چنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر
گفته شود که کل یکشئ‌اند صحیح وصادق است واگر گفته شود که بحدود اسمی
ورسمی غیر همند آنهم صادق است چنانچه می‌بینی که با آنکه یکشئ‌اند با وجود
این در هر کدام اسمی دیگر وخواصی دیگر ورسمی دیگر ملحوظ میشود که در
غیر آن نمیشود وبهمین بیان وقاعده مقامات تفصیل وفرق و
اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع
اسماء وصفات را در مقامات جمع وفرق عارف شوی وواقف
گردی وجواب مسئله خود را که موسوم نمودن آن جمال ازلی در

هر مقام خود را باسمی و رسمی بتمامه بیان و بعد اصحاب و تلامیذ آن

حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این

ظاهر خواهد شد و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بیمثال نمودند

و آنحضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است

و این خادم فانی یکفقره از اذکر میتمایم و نعمتهای مکنونه مخزونه

مخزونه را لوجه الله بر عباد مبذول میدارم تا هیاکل فانیه از اثمار

باقیه محروم نمانند که شاید برشحی از انهار بی زوال حضرت ذو الجلال

که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب

نمایم انما نطعمکم لوجه الله و ما نرید منکم جزاء و لا شکورا و این طعامی است

که ارواح و افئده منیره باو حیوة باقیه یابند و این همان مائده ایست که

میفرماید ربنا انزل علینا مائدة من السماء و این مائده هرگز از

اهلش مقطوع نشود و نفاد نجوید و در کل حین از شجره فضل میروید

واز

واز سموات رحمت و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است مثلا کلمة

طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها

کل حین حیف است که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید و از

این نعمت باقیه و حیوة دائمه خود را محروم سازد پس قدر این مائده

معنویرا دانسته که بلکه از الطاف لطیف آن شمس حقیقی اجسادهای

مرده حیوة تازه یابد و ارواح پژمرده بروح بی اندازه فائز شود ای

برادر من جهدی باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشیم همیشه

نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه

و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتی که عندلیبان جنان

از گلستان قدسی باشیانهای الهی پرواز نمایند دیگر نه نغمه بلبل شنوی

و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی آمده و بهار الهی در جلوه

و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن این است

نصیحت این عبد آنجناب و احبای خدا را فمن شآء فلیقبل و من
شآء فلیعرض ان الله کان غنیاً عن کل من فی العالمین مجموعاً و
این ست نغمات عیسی ابن مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در
علائم ظهور بعد فرموده در سفر اوّل که منسوب بمتّی ست در وقتی که
سئوال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت من بعد
ضیق تلک الایام تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب تتساقط
من السمآء و قوات الارض ترتج حینئذ یظهر علامات ابن الانسان
فی السمآء و ینوح کل قبائل الارض و یرون ابن الانسان آتیاً
علی سحاب السمآء مع قوات و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت
السافور العظیم انتهی که ترجمه آن بفارسی این ست که بعد از تنگی و ابتلا
که همه مردم را احاطه مینماید شمس از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک
می گردد و قمر از اعطای نور باز میماند و ستارهای سمآء بر ارض
نازل

نازل می شوند و ارکان ارض متزلزل میشود در این وقت ظاهر
میگردد نشانهای پسر انسان در آسمان یعنی طلعت موعود و ساذج
وجود بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب بعالم شهود میاید و میفرماید
در ان حین جمیع قبیله ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و می بینند
خلایق آن جمال احدیه را که میاید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است
با قوّه و بزرگی و بخششی بزرگ و میفرستد ملائکه های خود را با صدای
سافور عظیم انتهی و در اسفار ثلثه دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحناست
همین عبارات مذکور ست و چون در الواح عربیه تفصیل مذکور شد دیگر
در این اوراق متعرّض ذکر انها نشدیم و اکتفا بیکی از انها نمودیم و علمای
انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات
نشدند و بظاهر آن متمسّک گشتند لهذا از شریعه فیض محمّدیه و از
سحاب فضل احمدیه ممنوع شدند و جهال آن طایفه هم تمسّک به

علمای خود جسته از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا
که در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیامد آیت
که قرنها گذشت و عهدها باخر رسید و آن جوهر روح بمقرّ بقای
سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده
شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض هدایت و
محلّ عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این
علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود بوجود آید تا نصرت نمایند
و مالها در راهش انفاق کنند و جانها در سبیلش ایثار چنانچه مَم
دیگر هم بهمین ظنونات از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری
دور مانده اند و بخیال خود مشغولند و از این عبارت گذشته بیان دیگر
در انجیل است که میفرماید انّ السماء والارض تزولان ولکن کلام
ابن الانسان لن یزول ابداً که معنی آن بفارسی این است که آسمان
و زمین ممکن است که زایل و معدوم شود امّا کلام من هرگز زایل
نمیشود

نمیشود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود و از این راه است
که اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت
و زمان که طلعت موعود با علامتها ظاهر شود باید دین مرتفعه در
انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این دین
و این فقره از مطالب محقّقهٔ مسلّمه است نزد ایشان و چنان اعتقاد
کرده اند که اگر نفسی هم مبعوث شود بجمیع علامات موعوده و برخلاف
حکم ظاهره در انجیل حکم نماید البتّه اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه
تکفیر نمایند و استهزا کنند چنانچه در ظهور شمس محمّدیّه مشهود شد حال اگر
معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ بمعانی
آن از غایهٔ قصوی و سدرهٔ منتهی محجوب شدند از ظهورات احدیّه
در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البتّه بانوار شمس هدایت
مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده رشحی از

معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی
آن بجمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی
واقف شوند تا از همینه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح
احدیه که محل تجلی ذاتست محجوب نگردند قوله **یوم ضیق تلک الایام** یعنی
وقتیکه ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی ست که آثار شمس حقیقت
و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس بدست
جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانست
مسدود شود و علم بظن تبدیل گردد و هدایت بشقاوت راجع شود
چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی افتاده و بهر
نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود جز
اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب
شده که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده با اینکه
ابواب

ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات
بنور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند بقسمیکه در هر شیئی
بابی از علم باز گشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه
این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته اند
و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند بظن تمسک جسته از عروة الوثقی
محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا بعلم و باب او بالفطره
رغبتی ندارند و در خیال ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی
برای نان یافته اند و در ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافتند لهذا البته
از این گریزانند و بآن متمسک و با اینکه حکم الهی را یک میدانند از هر گوشه
حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمی شود
زیرا جز هوی الهی نجویند و بغیر از خطا سبیلی نخواهند ریاست را نهایت
وصول بمطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده اند
تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشته اند

وتدبیر و یا اشتغال نموده اند بتمام قوّت وقدرت حفظ این مراتب
مینمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد
واگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه میکند سُبُعی چند را
که بر مردارهای نفوس عباد افتاده اند حال کدام ضیق و تنکی است
که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد
نماید نمیدانند نزد کدام رود و از که جویا شود از غایت اینکه رایها مختلف
و سبیلها متعدد شده و این تنکی و ضیق از شرایط هر ظهور است که
تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد
از لیل ضلالت طالع میشود این است که در روایات و احادیث جمیع
این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید
و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این
احادیث و اختصار دیگر متعرّض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال
اگر مقصود از این ضیق را همچه ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند

ویا

و یا خیالات دیگر که بخیال خود توهّم نمایند هرگز مشهود نگردد و البتّه گویند
که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از
معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای
او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند بکه توجّه نمایند چنانچه مذکور شد
کذلک نعلمک من تأویل الاحادیث و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطّلع
بما هو المقصود و تکون من الّذینهم کانوا عن کأس العلم مشروباً قوله
تظلم الشمس والقمر لا یعطی ضوئه والکواکب تتساقط من السّماء الی
وجه الارض مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است منحصر
باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار
اراده فرموده اند که در هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند
مثلاً یکمعنی از شمس شمسهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و
بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند و این شموس حقیقت مظاهر
کلّیه الهیه هستند در عوالم صفات و اسماء او و همچنانکه شمس ظاهری

تربیت اشیآء ظاهر از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون
ذلک از انچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی باعانت اوست و همچنین
اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و کلهای علم و ایقان و ریاحین
حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشوند اینست
که در حین اشراق این شموس عالم جدید میشود و انهار جاری میکردد
و ابحر احسان بموج میاید و سحاب فضل مرتفع میشود و نسمات جود
بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای الهی و نارهای
معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث میشود و از
عنایت این ارواح مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردکان فانیه
مبذول میکردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک ایه از تجلی ان شمس
معنوی است و این شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی
ملاحظه نمیشود و کل بوجود او قائمند و از فیض او ظاهر و باو راجع منها
ظهرت الاشیآء و الی خزائن امرها رجعت و منها بدئت الممکنات
و الی کنائز حکمها اعادت و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند
ببعضی

بعضی از اسمآء و صفات چنانچه شنیده اید و میشنوید نیست مکر برای
ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لایزال مقدس بوده اند از
هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسمآء را بساحت
قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزشان سبیلی نه
فسبحان الله من ان یعرف اصفیآئه بغیر ذواتهم او یوصف اولیآئه
بغیر انفسهم فتعالی عما یذکرون العباد فی وصفهم و تعالی عما هم
یعرفون و اطلاق شموس بران انوار مجرده در کلمات اهل عصمت
بسیار شده ازان جمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس الطالعة
این الاقمار المنیره این الانجم الزاهرة پس معلوم شد که مقصود از
شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیآء و اولیآء و اصحاب ایشانند
که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است و در مقام
دیکر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد
موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اکر در ظهور شمس اخری

بضیاء او منوّر گشتند لهذا مقبول و منیر روشن خواهند بود والّا
حکم ظلمت در حق انها جاری ست اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا
که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت
و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
بر هر نفسی از علماء حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن و احسان
جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق ست والّا حکم
جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این بر هر ذی بصری
مشهود ست که هم چنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهره
همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره هم نزد طلوع شمس
حقیقت و افتاب معنوی محو و تاریک میشود و اطلاق شمس بر ان
علما بمناسبت علو و شهرت و معروفیّت ست مثل علمای مسلّم عصر
که مشهور بلاد و مسلّمند بین عباد و اگر حاکی از شمس الهی باشند
از شموس عالیه محسوبند والّا از شموس سجّین چنانچه میفرماید

الشمس

الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر هم که در ایه مذکوره است البتّه
شنیده اید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عُنصر این شمس و قمر
باشد یعنی در اقبال بباطل و اعراض از حق البتّه از حُسبان ظاهر و
بحُسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسّک
شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار
نموده بظلّ اثبات درائیم و از نار حُسبان ازاد شده بنور جمال حضرت منّان
منوّر گردیم علیه السلام کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکوننّ فی رضوان
حکمة الله لمن المحبرین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم
علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت ست مثل صلوة و صوم که در شریعت
فرقان بعد از اخفای جمال محمّدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر ست چنانچه
احادیث و اخبار مشعر بران ست و بعلّت شهرت احتیاج ذکر
نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده چنانچه از انوار شرقه
از شمس محمّدیه مأثور ست که بر جمیع انبیاء در هر عهدی حکم صلوة

نازل شده نهایت آنکه در هر عصر باقتضای وقت تقسیمی و ادابی جدید
مخصوص گشته چون در هر ظهور بعد اداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه
واضحه ثابته در ظهور قبل منسوخ میشود لهذا اتلویحاً باسم شمس و قمر ذکر
نموده اند لیبلوکم ایکم احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و
قمر بر صوم و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیآء و الصلوة نور
ولیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علماء معروف وارد شد و
بمناسبتی این حدیثرا ذکر نمود و فرمود چون صوم حرارت در مزاج
احداث مینماید لهذا بضیآء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل
چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبّر گشته ملاحظه نمودم که
آن فقیر بقطره از بحر معانی موفّق نشده و بجذوهٔ از نار سدرهٔ حکمت
ربّانی فائز نگشته بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که آنچه جناب فرمودید
در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود
دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا طلب نمود ذکر شد که
خاتم

خاتم انبیآء و سیّد اصفیآء دین مرتفعه در فرقان را تشبیه بسمآء
فرموده اند بعلّت علوّ و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان
و چون در سمآء ظاهر دو رکن اعظم اقوم مقرّر شده است که نیّرین باشد
و بشمس و قمر نامیده و همچنین در سماء دین هم دو نیّر مقدّر گشته
که صوم و صلوة باشد الاسلام سمآء و الصوم شمسها و الصلوة قمرها
باری این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی پس اطلاقات
شمس و قمر در این مراتب با نیمقامات مذکوره بآیات نازله و اخبار واردْ
محقّق و ثابت شد این است که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط
انجم ضلالت علمآء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که
منظر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این کاس
نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافوراً و این مسلّم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام
و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن
شمس و قمر معارف و اوامر منوّر و مهتدی میشدند تاریک میشود

یعنی حکمش و اثرش تمام میکردد و حال ملاحظه فرمائید که اکر امت
انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر
میشدند بدون اعتراض و لجاج البتّه معانی آن واضح میکشت
و اینکونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و کرفتار نمیشدند بلی چون علم را
از مبدء و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت
بهلاکت رسیده اند و هنوز مشعر نشده اند که علامات کلّ ظاهر شد
و شمس موعود از افق مهدی اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام
و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود حال بچشم علم الیقین و جناحین
عین الیقین بصراط حقّ الیقین قدم کذار قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون تا از اصحاب محبوب شوی که میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا تتنزّل علیهم الملئکة تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده
فرمائی ای برادر من قدم روح بردار تا بادیه های بعیده بعد و هجر را بکلی
طیّ فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و در نفسی بانفس الهیه فائز
شوی و بقدم جسد هرکز این مراحل طیّ نشود و مقصود حاصل نیاید والسلام

علی من اتبع الحق بالحق وکان علی صراط الامر فی شاطی العرفان باسم
الله موقوفاً این است معنی آیه مبارکه که میفرماید رب المشارق والمغارب
زیرا که از برای هر شمسی از این شموس مذکوره محلّ اشراق و غروب است
و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطّلاع نیافتند
لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطّل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب
در هر روز از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر
فرموده و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی
چون شمس از محلّی طالع میشود و بمحلّی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب
ذکر شده این است مراتب علم عباد و با وجود این با جواهر علم و لطائف حکمت چه
جهلها و عیبها که نسبت میدهند و همچنین از این بیانات واضحه محکمه
متقنه غیر متشابهه تفطر سما را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک
نما این است که میفرماید اذا السماء انفطرت مقصود از سماء ادیان است
که در هر ظهور مرتفع میشود و بظهور بعد شکافته میکردد یعنی باطل و منسوخ
میشود و قسم بخدا که اگر درست ملاحظه شود تفطّر این سماء اعظم است

از تفطّر سماء ظاهری قدری تأمّل فرمائید که دینی که سالها متّبع شده
باشد و جمیع در تحت او نشو و نما نموده باشند و باحکام مشرقه او مدّتها
تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر او را نشنیده بقسمی که چشمها
جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوّت و قدرت الهی تفریق
نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما که این اعظم است یا
انچه این همج رعاع گمان نموده اند از تفطّر سماء و دیگر زحمت و مرارت
آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع
اهل ارض اقامه حدود الله میفرمایند با آن همه ایذا که بر آن وجودهای
مبارکه لطیفه رقیقه وارد میشود و با کمال قدرت صبر میفرمایند و با نهایت
غلبه تحمّل مینمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت
آن سماء بر قلوبی که نیسان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد اراضی
آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین توحید که در ریاض
قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از

صدور

صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه
رجالی که حرفی تعلیم نگرفته اند و معلّم را ندیده اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند
بکلمات و معارفی تکلّم مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از
گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنیّه عجین
گشته اند این است که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار
محجوبه کدره احداث شده و او را گاهی از هم سرقت مینمایند و بر
دیگران افتخار میکنند ای کاش صدرهای عباد از نقوش این
تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و مقدّس میشد که لعلّ بتجلّی انوار شمس
علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنّی فایز میگشت حال ملاحظه
نما اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نمیشد چگونه محلّ ظهور اسرار
احدیّه و بروز جواهر هویّه میشد این است که میفرماید یوم تبدّل الارض
غیر الأرض و از نسمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل

یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکّرون و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که
میفرماید والارض جمیعاً قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه
و تعالی عمّا یشرکون مضمون آن این است که همه زمین اخذ شده
در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست
اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراک
نموده اند چه حسن بر او مترتب میشود و آنکه این مسلم است که حق منیع
دستی که مرئی شود منسوب بذات نیست بلکه کفری است محض و افک است
صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت
باین امر مامور میشوند اینهم بغایت بعید است و بی فائده بلکه مقصود از ارض
بچشم ظاهر و ترکیب این امورات شود
ارض معرفت و علم است و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما
که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و
اقتدار قبض نمود و ارض منیعه تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین
جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره انبات نمود و همچنین
ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت
پیچیده

پیچیده شد و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت و شمس و قمر و نجوم اوامر
بدیعه جدیده تزیین یافت اینست اسرار کلمات که بحجاب کشف و ظاهر گشته تا
ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت
توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکوة
قلب و دل برافروزی و جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از
مصادر امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا
معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی جرزه فانیه و همیشه این
از سنّت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است و همچنین آیه
قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحاء
بیثرب رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی
سخنهای ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست
و سبب تطویل کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدّر شدند و بلحاظ
تفکّر و تحیّر در سماء نظر میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت

نمود قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا انکه
در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت
از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد فول وجهک
شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف
جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب
افتاد بقسمیکه جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
مگر برای امتحان عباد والا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را
تغییر ندهد و دران عصر هم بیت المقدس را اقرار فرماید و این خلعت
قبول را از وی سلب ننماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی
مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون انها از انبیای اعظم
که مابین این دو نبی امدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از
جانب رب العالمین مردم را بتوجه همان جهت امر میفرمودند و نسبت
همه اراضی هم بان سلطان حقیقی یکیست مگر هر ارضی که در ظهور منظاهر

خود

خود تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا
فثم وجه الله با وجود تحقق این امور جرا تبدیل شد که سبب جزع و زرع
عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد بلی اینگونه امور که
سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر برای انکه کل بمحک
امتحان الله در ایند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد این است
که بعد از اختلاف ناس میفرماید وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا
لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن این است
که ما برگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدس باشد مگر انکه
بدانیم که کی متابعت تو مینماید و که راجع بعقبیه خود میشود یعنی اعراض
مینماید و اطاعت نمیکند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفرة
فرت من قسورة اگر قدری تامل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای
معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده
فرمائید و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و

هوی دالآن سلطان حقیقی لم یزل بذات خود غنی بوده از معرفت موجودات
ولایزال بکینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از
غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی
را بجوة باقیه مشرف فرماید لیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس
از ظل است این است که در کل حین امتحانهای منزله از جانب رب العزة
چون غیث هاطل جاری است اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان
تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود تفهمیکه از افعال و اقوالی که
مخالف نفس و هوی است محتجب نمیمانند و همه حجبات را بنار سدره
عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً
موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اول امر
قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت دو نفر با یک دیگر معارضه مینمودند
یکی از ان دو نفس از موسی استمداد جست آنحضرت او را اعانت
نموده مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل
مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آنحضرت را
خوف

خوف غالب شد چنانچه نص کتاب است تا آنکه خبر ان الملاء یأتمرون بک
لیقتلوک مجبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب
اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارک که در بریه سینا باشد وارد شد
و تجلی سلطان احدیه را از شجره لا شرقیه و لا غربیه مشاهده نمود و ندای
جانفزای روحانیرا از نار موقده ربانیه استماع فرمود و مأمور
بهدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات
داده بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع
جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رساند و چون
در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بانچه مأمور بود فرعون زبان
بسب بی ادبی گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی
مثل اینکه رب العظمة خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض نمود
وفعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین * قال فعلتها اذاً
و انا من الضالین * ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من
المرسلین حال تفکر در فتنههای الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسیکه

معروف است بقتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور است

و سی سنه او اقل هم برحسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و

از طعام و غذای او بزرگ شده بمرتبه اورا از ما بین عباد برگزیده و

با مر هدایت کبری مأمور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن

بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف

نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد

و هم چنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم از عظمت امر

و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که بعد از تولد

عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود که یا لیتنی مت قبل هذا و

کنت نسیا منسیا که ترجمه آن این است ای کاش مرده بودم قبل از

ظهور این امر یا آنکه بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از

استماع این سخن میگدازد و ارکان را لرزه میرسد و این اضطراب و

حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقا اخر تفکر

نمائید که مریم چه جواب بامردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد

چگونه

چگونه میتوان بمردم معین نمود که این از روح القدس است این بود که

آن مخدره بقا آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت فرمود تا چشم قوم براو

افتاد گفتند یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک

بغیا که مضمون او این است که ای خواهر هرون نبود پدر تو مرد بدی و

نبود مادر تو بدکار حال ناظر باین فتنه کبری و امتحان عظمی شوید و از همه

گذشته همان جوهر روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف

بود او را پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر کل اهل سموات و ارض

حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای

عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون براین جواهر اسرار مطلع

شوی بمقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک باقتدار را

مثل هم ملاحظه نمائی بقسمیکه آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات

او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او منظر

آید این است که این افعال و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجار و در باطن

رحمت سند برای ابرار اگر بدیدهٔ قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء
مشیت با امور مظهره از ملکوت قدرت یکشیئ مشاهده شود و
بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما
اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید
چه خواهند نمود قسم بمربی وجود و منزل کلمات که در حین بی تکلم حکم
بر کفر و امر بقتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از
نفخهٔ روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مامور گشته
اگر صد هزار خروش برآری بگوش احدی نرود که بی پدری
مبعوث برسالت گشته و یا قائلی از شجرهٔ نار انی انا الله آورده چشم
انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که مظهر
همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور
در این ظهور واقع نشده باوجود این تمسک بظنونات انفس مردوده
شده چه نسبتها که داده اند و چه بلایا که وارد آورده اند که در ابداع
شبه

شبه آن بظهور نیامده الله اکبر بیان که باینمقام رسید رائحه روحانی
از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینهٔ سبای لایزالی
وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی
بی اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران
از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش بس قاصر آمد
ورداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف
مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار
هجر و فراق را ناله و افغان بیاموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی
و رمز دلدادگی تعلیم نماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را
رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین نماید و اسرار حقایق بر
شقایق بستان عشق میبخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در
صدر عشاق ودیعه میگذارد بقسمی عنایت در این ساعت فرموده
که روح القدس بغایت حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده

وذرّه را طراز خورشیدی غایت نموده الطاف بمقامی رسیده
که جعل قصد نافهٔ مشک نموده وخفّاش در مقابل افتاب مقرّ
گزیده مردگان را بنفخهٔ حیوة از قبور جسد مبعوث نموده وجاهلانرا
بر صدر علم منزل داده وظالمان را بر فراز عدل محقّ معین نموده
وعالم هستی بجمیع این غایات حامله گشته تاکی اثر این غایات
غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود وتشنگان از پا افتاده را بکوثر
زلال محبوب رساند وگم گشتگان صحرای بُعد ونیستی را بسرادق
قرب وهستی معشوق فائز گرداند ودر ارض قلوب که این حبّه‌های
قدس انبات نماید واز ریاض نفوس که شقایقهای غیبی بشکافد
باری نچنان سدرهٔ عشق در سینای حب مشتعل شده که بآبهای
بیان افسرده کردد ویا اتمام پذیرد عطش این حوت را بحور نشاند
واین سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّ نگزیند پس ای برادر
سراج روح را در مشکاة قلب بدهن حکمت برافروز وبزجاج
عقل

عقل حفظش نما تا نفسهای النفس مشرک اورا خاموش نکند واز
نور باز ندارد کذلک نرشّ علیک من انوار شموس الحکمة و
العرفان لیطمئنّ بها قلبک وتکون من الّذینهم کانوا بجناحین
الأیقان فی هوآء العلم مطیوراً وقوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان
فی السّمآء میفرماید بعد از کسوف شمس معارف الهیه واسقاط
نجوم واحکام مثبته وخسوف قمر علم که مربّی عبادست وانعدام اعلام
هدایت وفلاح وظلمت صبح صدق وصلاح ظاهر میشود علامت
ابن الانسان در آسمان ومقصود از سمآء هم سمآء ظاهر تحلّی که قریب
قریب ظهور آن فلک سموات معدلت وجریان فلک هدایت بر بحر
عظمت در اسمان نجمی ظاهر میشود (برحسب / پیدا) که مبشّرست اهل ارض را بان
فجر اقوم اکرم واین دو علامت در سمآء ظاهر وسمآء باطن قبل از
ظهور هر نبیّی ظاهر گشته چنانچه شنیده اند ازجمله خلیل الرّحمن که قبل
از ظهور انحضرت نمرود خوابی دید وکهنه را خواست اخبار دادند بر

خلق سموات را الظهور آن بر ... علم و یقین در اسمان ... مطلع ... بشرت

طلوع نجمی در سماء و هم چنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را
بشارت میداد بر ظهور انحضرت و بعد از او حکایت کلیم الله که کهنه
از زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع شده که دال است
بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست و همچنین عالمی
پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود و
اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این
امور ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر انکه دوست ندارم
حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این
بیان هم که میشود مگر از کمال حب بانجناب که شاید جمعی فقرا
ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم و
وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل اند
و الا این عبد اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم و
عصیانی کبیر میشمرم و هم چنین نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر
از

از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء باثر آن نجم
آمدند تا داخل شدند شهری که مقر سلطنت هیرودس بود و در آن
ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود و کانوا قائلین
این هو المولود ملک الیهود لانا قد راینا نجمه فی المشرق و وافینا
لنسجد له و بعد از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل
متولد شد این علامت در سماء ظاهر و علامت در سماء باطن که
سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت
میداد بظهور انحضرت چنانچه میفرماید ان الله یبشرک بیحیی مصدقا
بکلمة من الله و سیدا و حصورا مقصود از کلمه حضرت عیسی است
که یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح سماوی هم مسطور است کان
یوحنا یکرز فی بریة یهودا قائلا توبوا فقد اقتربت ملکوت السموات
و مقصود از یوحنا یحیی است و هم چنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار
سماء ظاهری ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت

میداند بظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد

چنانچه روزیکه موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف

بود وزمان وفات هریک میرسید روزبه راز دیگری نفرستاد

تا نوبت بچهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه بعد از

تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق مینماید و

بشارت باد تورا بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منیع

واکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند و هم چنین

در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما پس از

این معانی بر [illegible] که قبل از ظهور در آسمان ظاهر و آسمان

باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست

ظاهر میشود و آن ظهور انسان کاملست قبل از هر ظهور برای

تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویه و

قمر احدیه و قوله وینوح کل قبائل الارض ویرون ابن الانسان

ایتاً

هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور

ایتاً علی سحاب السماء مع قواة و مجد کبیر توضیح این بیان اینست

که یعنی درانوقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان شمس جمال

الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در این اثنا مشاهده میشود که آن

طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل میشود در حالیکه

بر ابر سوار است یعنی آن جمال الهی از سموات مشیت ربانی در

هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو

و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است

و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امهات ظاهر میشوند

ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند و

لیکن بر رفرف معانی متکئند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در

هواهای قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر

بمعارج احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی

فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند بر عرش

لایشغله شأن عن شأن واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن
ساکن از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث
میشوند این ست که میفرماید از اسمان نازل میشود و لفظ سماء
در بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سماء
امر و سماء مشیت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و
سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلک و در این
مقام از لفظ سماء معنی اراده میفرمایند که غیر از واقفین اسرار احدیه
و شاربین کاوس ازلیه احدی ادراک نماید مثلاً میفرماید و
فی السماء رزقکم وما توعدون و حال انکه رزق از ارض انبات
مینماید و هم چنین الأسماء تنزل من السماء با انکه از لسان عباد
اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار عارضه پاک و
لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربوبیه را در هر
ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی ولکن تا حجبات
علمیه

علمیه را که مصطلح بین عباد ست بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی
علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسم ست علم الهی و علم شیطانی
آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات نفس ظلمانی
باهر معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی بیان آن
اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجر صبر و
شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی
که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود این شجر جز بغی و
فحشا ثمری نیاورد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سم
قاتل ست و ظلش نار مهلک فنعم ما قال تمسک باذیال الهوی
فاخلع الحیاء وخل سبیل الناسکین وان جلوا پس باید صدر
را از جمیع انچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلقات مقدس
فرمود تا محل ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد

این است که میفرماید السالک فی نهج البیضاء والرکن الحمراء لن یصل الی المقام وطنه الا بکف الصفر عما فی ایدی الناس

این است شرط سالک درست تفکر و تعقل فرموده تا بیحجاب بر مقصود کتاب واقف شوی باری از مطلب دور ماندیم اگر چه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا انچه میخواهم اختصار نمایم و با قلم کفایت کنم میبینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چه قدر از لئالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی مس آن ها ننموده لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیامده تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و باید پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود از سماء در ایهٔ منزله معلوم شده و مفهوم گشت

و اینکه میفرماید با ابر غمام نازل میشود مقصود از ابر اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در ایهٔ مذکوره افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون مثلاً از قبیل تغیر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء و هم چنین ظهور آن جمال ازلیه بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال ذلک از آن چیزهائی که مردم را بشبهه میاندازد و منع مینماید همه این حجبات بغمام تعبیر شده و این است آن غمامی که سموات علم و عرفان کل من فی الارض با و میشکافد و شق میگردد چنانچه میفرماید یوم تشقق السماء بالغمام و هم چنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده شمس حقیقی

بلکه بعین فهم اهل این جزئیات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس

چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفاره و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا

مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین
لزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه
چون این مراتب از ان هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحراهای
شک وریب و بیابانهای وهم و تحیّر متحیّر میمانند که چگونه میشود
نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الارض
و علت خلق موجودات را بخود نسبت دهد چنانچه فرموده لولاک لما
خلقت الافلاک و مع ذلک باین قسمها مبتلا بامور جزئیه شود
چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و
ذلّت چنانچه سرهای اصحاب ایشانرا در شهرها بهدیه میفرستادند
و ایشانرا منع مینمودند از انچه باو مامور بودند و هر کدام در دست
اعدای دین مبتلا بودند بقسمیکه بر ایشان وارد میاوردند انچه اراده
مینمودند و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع
میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویه
اشرق

میشود همان غمامی [illegible] حایل

اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند
و باداب و طریقی که در ان شریعت مقرّر شده تربیت یافته اند یکمرتبه
بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع
حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات
شرعیّه که در قرنهای متواتره بان تربیت یافته اند و مخالف و منکر
آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد
البتّه این امور حجاب و غمام است از برای انهائیکه قلوبشان
از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و مجرّد
استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی
سؤال و جواب حکم کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند
چنانچه دیده اند و شنیده اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه
شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و
غمام امتحانات ربانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و

و اور انبفس او بشناسیم واگر هم حجت بخواهیم بیک حجت و
برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد
او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه هر روز بخیالی از اغراض
نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله باوجود اینکه از قبل این
امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند تا جمیع
ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر الجود فیوضات محروم
نسازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهودست و این
مضمونات در قران هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یاتی الله
فی ظلل من الغمام و علمای ظاهر بعضی این ایه را از علائم قیامت
موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند که مضمون آن اینست
که روزی که می اید خدا در سایه از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر
کتب سماوی مذکورست و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد
ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد و هم چنین میفرماید یوم تاتی
السماء

السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که مضمون
آن اینست که روزی که میاید آسمان بدودی آشکار و فرو میگیرد
مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را که مغایر نفس
خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب العزه محک و میزان
قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز می دهد سعید را
از شقی و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ
و هدم رسومات عادیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در ایه مذکوره
تعبیر فرموده و کدام دخان است که اعظم از این دخان که فرو گرفته همه
ناس را و عذابیست برای آنها که هرچه میخواهند رفع آن نمایند
قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی جدید معذب اند زیرا که
هرچه میشنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف
ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان
مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و
ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکم تر و راسخ تر میشوند

اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میکردد و در این ایام که بحمد الله سطوت
الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اکر یکی از اصحاب حق را که
صد هزار جان بدل و جان رایکان در ره دوست ایثار مینماید
ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت
میکنند بسب و لعن مشغول میشوند چنانچه میفرماید اذا لقوکم قالوا
امنا و اذا خلوا عضوا علیکم الأنامل من الغیظ قل موتوا بغیظکم ان
الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را
در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی
باری اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده اند و از مقصود قیامت
واقف نشده اند لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث لا یشعر
تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که اکر قدری ببصیرت باشد
از تلویح همین آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود
و بصبح منیر ایقان بعنایت رحمن واصل میکردند کذلک تغن
علیک حمامة البقاء علی افنان سدرة البهاء لعل تکونن فی مناهج
العلم

العلم و الحکمة باذن الله مسلوکاً. قوله یرسل ملائکته الی آخر القول
مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوه روحانیه صفات
بشریه را بنار محبت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبین
متصف کشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین میفرمایند
قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر خلف العرش
اکرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن
ولیکن در یکمقام مدل است بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیکر
میفرماید مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد بمستمع میفرماید آیا کبریت
احمر دیده ملتفت شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است که دلالت میکند
بر عدم وجود مؤمن این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر
از این خلق بی انصاف که رائحه ایمان نشنیده اند مع ذلک
کسانی را که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند
باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدس
کشتند و متخلق باخلاق روحانیین و متصف باوصاف مقدسین

شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق گشته باری
این است معنی این کلمات که هر فقره آن بآیات واضحه و دلیلهای
متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون امم عیسی بآن معانی
نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای شان
ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن یوم تا
بحال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از
بدایع کلمات صمدانیه محجوب گشتند این است شأن این عباد
در یوم معاد و اینقدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور
مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای
انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی
تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید که اگر این عبارات که در
انجیل مسطور است بر حسب ظاهر وارد شود و ملائکه با عیسی
بن مریم از سماء ظاهره با ابر نازل شوند دیگر که یارای تکذیب
دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه فی الفور همه

اهل

اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول و نظر بعدم ادراک این
معانی بود که جمعی از علمای نصاری بآن حضرت معارضه نمودند
که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب
ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت
نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد چنانچه رب العزه
از لسان ایشان خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً
که مضمون او این است چرا فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد
با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را اینست که در همه اعهاد
و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم
بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان
علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض
نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در تصدیق و تکذیب
این جواهر مجرده و هیاکل الهیه و ایشانهم نظر باستغراق در

مخالف
شئونات نفسیه واشتغال بامورات دنیه فانیه این شموس باقیه را
علم وادراک و معارض جهد واجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات
الهیه واحادیث واخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر ادراک
بادراک خود معنی وبیان مینمودند لهذا خود وجمیع ناس را ازیشان
فضل ورحمت ایزدی مایوس ومهجور نمودند باانیکه خود مذعن
ومقرّند بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب ودر
جای دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرّب
او نبیّ مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان ومسلّم ست نزد خود
ایشان که هیچیک ازاین ثلاثه درحق ایشان صادق نیست دوم قسم
اوّل که واضح ست واما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم
نماندند ودر ظهور محک الهی جز غش چیزی از ایشان بظهور نرسید
سبحان الله باوجود اقرار باینحدیث علمائیکه درمسائل شرعیه
هنوز درظن وشکّند چگونه درغوامض مسائل اصول الهیه وجواهر
اسرار کلمات قدسیه اظهار علم مینمایند ومیکویند فلان حدیث
که از

کاز علائم ظهور قائم ست هنوز ظاهر نشده باانیکه رائحه معانی
احادیث را ابداً ادراک ننموده وغافل ازاینکه جمیع علامات
ظاهر شد وصراط امر کشیده گشت والمؤمنون کالبرق علیه
یمرّون وهم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملاء الجهّال فانتظروا
کما کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین واگر ازایشان سؤال شود
که از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل ست ازجمله انها
علامات ظهور واشراق شمس محمدی ست چنانچه مذکور شد
ودرحسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک بچه دلیل وبرهان
نصاری وامثال انها را ردّ مینمائید وحکم بر کفر انها نموده اید
چون عاجز ازجواب میشوند تمسّک باین نمایند که این کتب تحریف
شده ومن عند الله نبوده ونیست وحال انکه خود عبارات ایه
شهادت میدهد ازاینکه من عند الله ست ومضمون همین ایه در
قران هم موجود ست لو انتم تعرفون وباانیکه مقصود از تحریف را

در این مدت ادراک نموده اند بلی در ایات منزله و کلمات مرایای
احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل مستکبرین هست ولیکن در مواضع
مخصوصه ذکر شده واز انجمله حکایت ابن صوریاست که در وقتیکه
اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال
نمودند وانحضرت فرمود حکم خدا رجم است وایشان انکار نمودند
که در توریة چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای خود که را اسلم
وکلام او را معتقدید ابن صوریا را قبول نمودند وحضرت او را احضار
نمود وفرمود اقسمک بالله الذی فلق لکم البحر وانزل علیکم المن
وظلل لکم الغمام وانجاکم من الفرعون وملائه وفضلکم علی الناس
بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن والزانیة
المحصنة که مضمون او این است که انحضرت ابن صوریا را باین قسمهای
موکد قسم دادند که در توریة حکم قصاص در زنای محصن چه نازل شده
عرض نمود یا محمد رجم است انحضرت فرمود پس چرا این حکم میان
یهود

یهود منسوخ شده ومجری نیست عرض نمود چون بخت النصر بیت
المقدس را بسوخت وجمیع یهود را بقتل رسانید دیگر یهودی در
ارض باقی نماند الا معدودی قلیل وعلمای آن عصر نظر بقلت
یهود وکثرت عمالقه بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم توریة عمل
شود انچه از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول
میشوند وباین مصالح حکم قتل را از میان بالمره برداشتند بنابر
در این بین جبریل بر قلب منیرش نازل شد واین ایه عرض نمود
یحرفون الکلم من بعد مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد ودر
این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم
نموده اند چنانچه بعضی میگویند که علمای یهود ونصاری آیاتی را که
در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند ومخالف آن را
ثبت کردند این قول نهایت بی معنی وبی اصل است آیا میشود
کسیکه معتقد بکتابی گشته ومن عند الله دانسته او را محو نماید واز
این گذشته توریة در همه روی ارض بود منحصر بمکه ومدینه نبود

انحضرت ایات تورة را که دلالت بظهور انحضرت بود
بهوای نفس تفسیر نمودند و در بیان

که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف
همین است که الیوم جمیع علمای فرقان بان مشغولند و ان تفسیر و
معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود و چون یهود در زمان
انحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف درباره انها صدور یافت
چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان ایات
کتاب و علامات ظهور را بمیل و هوای خود تفسیر مینمایند چنانچه
مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم
یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این ایه هم مدل است بر
تحریف معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهریه چنانچه از ایه استفاده
میشود و عقول مستقیمه هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرماید
فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا الی اخر الایه و این ایه در شان علمای یهود
و بزرگان ایشان نازل شد که آن علماء بواسطه استرضای خاطر
اغنیاء

اغنیاء و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی
چند بر رد حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستدل شدند که ذکر
انها جایز نه و نسبت دادند ادله های خود را که از اسفار تورة
مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار رد بر این امر
بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مفتریات
مطابق ایات کتاب و موافق کلمات اولو الالباب است باری
مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره را که از
انجیل ذکر شد تحریف یافته و رد نمایند و متمسک بایات و اخبار
شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرف است بلی ذکر
تحریف باین معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی
از ان را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که حامل
علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین الهی هست دیگر معارضین
باین خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان ایه دلیل بر تحریف است

و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده اند
دیگر انکه اکثر ایات که مشعر بر تحریف است درباره یهود نازل
شده لو انتم فی جزائر علم الفرقان تجرون اگرچه از بعضی حمقای
ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و باسمان
رفته دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای
حضرت باری جل و عز ثابت میشود زیرا که بعد از انکه شمس جمال
عیسی از میان قوم غایب شد و بفلک چهارم ارتقا فرمود و
کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او اوهم
غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس
محمدی بچه متمسک شوند و بکدام امر مأمور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم
حقیقی میشوند و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند
از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت
سلطان ایجاد لازم میاید فنعوذ بالله عما یظنون العباد فی
حقه

حقه تعالی عما هم یعرفون ای عزیز در این صبح ازلیه که انوار الله نور السموات
والارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ و یابی الله
الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیئ
مبسوط و قائم شده کمر همت را باید محکم بست که شاید بعنایات و
مکرمت الهی در مدینه قدسیه انا لله وارد شویم تا بمواقع انا الیه
راجعون مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را از اشارات اب و
گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لا نهایه عرفان نماید و حق را اظهر
از آن بینید که در اثبات وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا به حجتی
تمسک جوئید ای سائل محب اگر در هوای روح روحانی طایری
حق را ظاهر فوق کل شیئ بینی بقسمیکه جز او را نیابی کان الله و لم
یکن معه من شیئ و این مقام مقدس از آن است که بهیچ دلیلی
مدلل شود و یا انکه ببرهانی باهر اید و اگر در فضای قدس حقیقت
سایری کل اشیاء بمعروفیت او معروف نزد او بنفسه معروف بوده

و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده
او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب این است حجّتی که خود قرار فرموده
و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیله آیاته و وجوده اثباته در این
وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا مینمایم
که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه
ناظر باصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة
الحقایق و نور الانوار متمسّک ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او
وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد چه که آن سلطان هویّه
قادرست بر اینکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی از بدایع کلمات خود
قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و
از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده
که جمیع منتهی به ایمان باو و ادراک ایام لقای او میشود لیس البرّ
ان تولّوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البرّ من آمن بالله
والیوم الآخر فلتسمعنّ یا اهل البیان ما وصّیناکم بالحق لعلّ
تسکننّ

تسکننّ فی ظلّ کان فی ایام الله ممدوداً الباب المذکور فی بیان
انّ شمس الحقیقة و مظهر نفس الله لیکوننّ سلطاناً علی من فی السموات
والارض وان لن یطیعه احد من اهل الارض و غنیّاً عن کلّ من
فی الملک وان لم یکن عنده دینار کذلک نظهر لک من اسرار الامر
و نلقی علیک من جواهر الحکمة لتطیرنّ بجناحین الانقطاع
فی الهواء الذی کان عن الابصار مستوراً لطائف و جواهر این
باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مرایای قدسیّه مبرهن و
واضح شود که شموس حقیقت و مرایای احدیّت در هر عصر و زمان
که از خیام غیب هویّه بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت
ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهره و سطوتی
غالب ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیّه مکنونه
محلّ ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یریدند و بر اولو العلم و افئده منیره
واضح است که غیب هویّه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور

وصعود ونزول ودخول وخروج بوده ومتعالیست از هر واصفی
وادراک هر مدرکی لم‌یزل در ذات خود غیب بوده وهست ولایزال
بکینونت خود مستور از ابصار وانظار خواهد بود لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر چه میان او وممکنات
نسبت وربطی وفصل ووصل ویا قرب وبعد وجهت واشاره
بهیچ‌وجه ممکن نه زیرا که جمیع مَن فی السموات والارض بکلمهٔ امر او
موجود شدند وبه ارادهٔ او که نفس مشیت است از عدم ونیستی بحت
بات بعرصهٔ شهود وهستی قدم گذاشتند سبحان الله بلکه میان
او وممکنات نسبت وربطی نبوده ونخواهد بود ویحذرکم الله نفسه
این مطلب برهانیست واضح وکان الله ولم یکن معه من شیء
دلیلیست لائح چنانچه جمیع انبیاء واوصیاء وعلماء وعرفاء وحکما
بر عدم بلوغ آن جوهر الجواهر وبر عجز از عرفان آن حقیقة الحقایق
مقرّ ومذعنند وچون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات
مسدود شد لهذا باقتضای رحمة واسعه سبقت رحمته کل شیء

ووسعت

ووسعت رحمتی کل شیء جواهر قدس نورانیرا از عوالم روح
روحانی بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت
نمایند از آن ذات ازلیه وساذج قدمیه واین مرایای قدسیه
ومطالع هویّه تمامه از آن شمس وجود وجوهر مقصود حکایت
مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او وقدرت ایشان از قدرت او
وسلطنت ایشان از سلطنت او وجمال ایشان از جمال او
وظهور ایشان از ظهور او وایشانند مخازن علوم ربّانی ومواقع
حکمت صمدانی ومظاهر فیض نامتناهی ومطالع شمس لایزالی چنانچه
میفرماید لا فرق بینک وبینهم الا انهم عبادک وخلقک ودر این
مقام انا هو وهو انا که در حدیث مذکور است واحادیث واخبار
دالّه بر این مطلب بسیار است واین بنده نظر باختصار متعرّض
ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها وزمین است محالّ بروز
صفات واسمای الهی هستند چنانچه در هر ذرّه آثار تجلّی آن شمس
حقیقی ظاهر وهویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم

بلکه هیچ شیئ بخلعت هستی مفتخر نیابد و بوجود مشرف نشود آنچه
آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که
در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین
خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات
و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا ست
و کل این اسماء و صفات راجع به اوست این است که فرموده
الانسان سری و انا سره و آیات متواتره که مدل و مشعر بر این
مطلب لطیف رقیق است در جمیع کتب سماوی و صحف الهی
مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم افلا تبصرون
و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم
انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العما فداه
میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من
اگر

اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهی مصاریع
علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری از این بیانات
معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهی هستند
هر کدام بقدر استعداد خود مدل و مشعرند بر معرفت الهی
بقسمیکه احاطه کرده است ظهورات صفاتیه و اسمائیه همه
غیب و شهود را این است که میفرماید أیکون لغیرک من الظهور
ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک
و باز سلطان بقا میفرماید ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الله
فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور أشرق من صبح الأزل
فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل
مخلوقات است اشد دلیلاً و اعظم حکایة است از سایر معلومات
و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند
بلکه ما سوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه

ایشان لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کلّ در ساحت قدس
ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند بلکه منزّه است ذکر ایشان
از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ماسوی و این
هیاکل قدسیه مرایای اوّلیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند
از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت
و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع
این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویداست
و این صفات مختصّ به بعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع
انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف
و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ
ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلک الرسل
فضّلنا بعضهم علی بعض پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور
و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیر متناهیه انبیاء و
اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل
نوریّه

نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه این است که اگر
صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن
صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معدن اسماء ربوبیّه
شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم
جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است
اگر چه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند
و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقّق است دیگر احتیاج
برهان نیست بلی این عباد چون از عیون صافیه منیره علوم
الهی تفاسیر کلمات قدسی را اخذ ننموده اند لهذا تشنه و افسرده
در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات مُعرض
شده در حول ملح اُجاج طائف شدند چنانچه در وصف
ایشان ورقاء هویّه بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشد
لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغیّ یتخذوه سبیلاً

ذلک بانهم کذبوا بایاتنا وکانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست
که اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را اورا اخذ نمینمایند
و باو اقبال نمیکنند و اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را
مشاهده کنند اورا برای خود راه وصول بحق قرار دهند
و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین
ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای انکه تکذیب کردند
ایات ما را و بودند از نزول ایات ما و ظهورات آن غفلت
کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که
که درها ایات الهی از سماء قدرت و رحمت نازل شد
باوجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک جسته اند با قول
عبادیکه یک حرف ازان را ادراک نمینمایند از این جهت است
که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان
علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند باری راجع
بمطلب

بمطلب میشویم که سؤال ازان شده بود که سلطنت قائم باانکه
در احادیث مأثوره از انجم مضیئه وارد شده باوجود این اثری
از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت چنانچه اصحاب
و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت
ذلت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حق قائم
مذکور است حق لاریب فیه ولیکن آن نه ان سلطنت و حکومتیست
که هر نفسی ادراک نماید و دیگر انکه جمیع انبیای قبل که بشارت
داده اند مردم را بظهور بعد همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت
ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و این تخصیص
بقائم ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و
جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات
غیبیه و مطالع اسماء الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر انکه
مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات
خواه در عالم ظاهر باستیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود و

این بسته باراده ومشیت خود انحضرت است ولکن بر انجناب
معلوم بوده که سلطنت وغنا وحیوة وموت وحشر ونشر که در
کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا
وادراک مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در
ایام ظهور هر یک از شموس حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود
وآن احاطه باطنیه است که بآن احاطه مینمایند کل من فی السموات
والأرض را وبعد باستعداد کون وزمان وخلق در عالم ظاهر
بظهور میاید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس
ظاهر وهویداست ودر اول امر انحضرت آن بود که شنیدید که چه
مقدار اهل کفر وضلال که علمای انعصر واصحاب ایشان باشند
بر ان جوهر فطرت وساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها
وخارها که بر محل عبور آن حضرت میریختند واین معلوم است
که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بان هیکل ازلیه را

سبب

سبب رستکاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر
بمثل عبد الله ابن ابیّ وابو عامر راهب وکعب بن اشرف و
نضر بن حارث جمیع انحضرت را تکذیب نمودند ونسبت
جنون وافترا دادند ونسبتهائیکه نعوذ بالله من ان یجری بها المداد
او تحرک علیه القلم او یحمله الألواح بلی این نسبتها بود که سبب آیذای
مردم نسبت بان حضرت شد واین معلوم وواضح است که علمای
وقت اگر کسی را ردّ وطرد نمایند واز اهل ایمان ندانند چه بر
سر آن نفس میاید چنانچه بر سر این بنده امد ودیده شد این است
که آن حضرت فرموده ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیتُ ودر فرقان
نسبتها که دادند واذیتها که بانحضرت نمودند همه مذکور است
فارجعوا الیه لعل انتم بمواقع الأمر تطلعون حتی قسمی بر انحضرت
سخت شد که احدی با انحضرت واصحاب او چندی معاشرت
نمینمود وهر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را

به او وارد مینمود در این موقع یک ایه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت
باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی انحضرت نوحه و ندبه نمائی و آن
ایه در وقتی نازل شد که انحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس
بغایت افسرده و دلتنک بود جبرئیل از سدرة المنتهی قرب نازل
شد و این ایه تلاوت نمود وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ
اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ که ترجمه
آن این است که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است
بر تو ادبار منافقین و ایذای ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب
کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی اسمان که تلویح بیان این است
که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر انکه در زیر زمین پنهان
شوی و یا باسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چه قدر
از سلاطین باسم انحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن
که در ظل او ساکنند و بنسبت بان حضرت افتخار دارند چنانچه بر

منابر

منابر و کلدستها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند
و سلاطینی هم که در ظل آن حضرت داخل نشده اند قمیص کفر را
تجدید نموده اند ایشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و
معترفند این است سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدات
از برای جمیع انبیا که یا در حیوة و یا بعد از عروج ایشان بموطن
حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میکردد و لکن آن
سلطنت که مقصود است لمیزل و لایزال طائف حول ایشان است
و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنی است
که احاطه نموده کل من فی السموات و الأرض را و از جمله سلطنت
آن است که از ان شمس احدیه ظاهر شد ایا نشنیدی که بیک ایه چگونه
میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع
اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب
و کتاب و غیره جمیع به تنزیل همان یک ایه هویدا شد و بعرصه
شهود امد و همچنین آن ایه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که

حین استماع گفتند ربنا سمعنا واطعنا ونقمت شد برای فجار یعنی
انهائیکه بعد از استماع گفتند سمعنا وعصینا وسیف الله
بود برای فصل مؤمن از کافر وپدر از پسر چنانچه دیده اید که انهائیکه
اقرار نمودند با انهائیکه انکار نمودند در صدد جان ومال هم بر
امدند وچه پدرها که از پسرها اعراض نمودند وچه عاشقها که از
معشوقها احتراز جستند وچنان حاد وبرنده بود این سیف
بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود واز یک جهت ملاحظه
فرمائید که چگونه وصل نمود مثل انکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که
سالها شیطان نفس تخم کینه وعدوان مابین ایشان کاشته
بود وبسبب ایمان باین امر بدیع منیع چنان متحد وموافق شدند
که گویا از یک صلب ظاهر شده اند کذلک یؤلف الله بین قلوب
الذینهم انقطعوا الیه وآمنوا بایاته وکانوا من کوثر الفضل بایادی
العز مشروبا ودیگر انکه چه قدر از مردم مختلف العقاید ومختلف
المذهب ومختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی وبهارستان

قدس

قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند واز کاس تفرید
نوشیدند این ست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ ومیش
از یک محل مرزوق ومشروب میشوند وحال نظر بعدم معرفت
این جهال فرمائید که بمثل امم سابقه هنوز منتظرند که که این
حیوانات بر یک خوان مجتمع میشوند این ست رتبه ناس گویا
هرگز از جام انصاف ننوشیده اند وهرگز در سبیل عدل
قدم نگذاشته اند از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در
عالم احداث مینماید فنعم ما نزّل فی شانهم لهم قلوب لا یفقهون
بها ولهم اعین لا یبصرون بها ودیگر انکه ملاحظه فرمائید به تنزیل
همین یک ایه منزله از سماء مشیّت که چگونه حساب خلایق کشیده
شد که هرکس اقرار نمود واقبال جست حسنات او بر سیئات
زیاده نمود وجمیع خطایای او معفو شد ومغفور امد کذلک یصدق
فی شانه بانه سریع الحساب وکذلک یبدل الله السیئات بالحسنات

لو انتم فی افاق العلم و انفس الحکمة تتفرسون و هم چنین هر کس
از جام حب نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام
رحمت ابدیه حیوة باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسیکه قبول
ننمود بموت دائمه مبتلا شد و مقصود از موت و حیوة که در کتب
مذکورست موت و حیوة ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است
که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی
نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتیکه سراج
محمدی در مشکوة احمدی مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر
و حیوة و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد
و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح
الأمین خبر داده ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست
که اگر بگوئی باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن
هر اینه میگویند انهائیکه کافر شده اند بخدا و ایات او نیست این

مکر

کر سحری بلا هر و اشکار و هویدا و در جای دیگر میفرماید ان تعجب فعجب
قولهم أئذا کنا ترابا أئنا لفی خلق جدید که ترجمه آن اینست
که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و
معرضان که میگویند که ایا ما تراب بودیم و از روی استهزاء
میگفتند که ایا مائیم مبعوث شدگان اینست که در مقام دیگر
قهراً لهم میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق
جدید که مضمون آن اینست که ایا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول
بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر و
اهل ظاهر چون معانی کلمات الهی را ادراک ننمودند و از مقصود
اصلی محتجب ماندند لهذا امدند بقاعده نحو استدلال نمودند اذا
که بر سر ماضی در اید معنی مستقبل افاده میشود و بعد در کلماتی که
کلمه اذا نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید و نفخ فی
الصور ذلک یوم الوعید و جائت کل نفس معها سائق و شهید
که معنی ظاهر آن اینست دمیده شد در صور و آنست یوم وعید

که بنظرها بسیار بعید بود و امد هر نفسی برای حساب و باو ست
رانده و کواه و در مثل این مواقع یا باز کلمه اذا را مقدّر
کرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع
ست لهذا بفعل ماضی اداشد که کویا کذشته ست ملاحظه
فرمائید چه قدر بی ادراک و تمیز ند که نفخهٔ محمّدی را که باین صریحی
میفرماید از افاضه این نقره الهی خود را محروم مینمایند و منتظر
صور اسرافیل که یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود
اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده قل
اتستبدلون الّذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغیر حق و
کنتم قوم سوء اخرین بلکه مقصود از صور صور محمّدی ست
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر
الهی و غافلین را که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
جدید ایمانی مخلّع فرمود و بحیوة تازه بدیع زنده نمود این است
وقتیکه آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار
بعث

بعث و حشر و جنّت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی
این ایه اورد فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی
هو قل عسی ان یکون قریباً یعنی زود ست این کمراهان
وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت میدهند
و میکویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بکو که
شاید اینکه نزدیک باشد تلویح همین یک ایه همه مردم را کافی ست
اکر بنظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله چه قدر آن قوم از سبل
حق دور بوده اند با اینکه قیامت بقیام آن حضرت قائم بود و
علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه
مینمودند و معتکف بودند بتماثیلی که علمای عصر با فکار عاطله باطله
جسته اند و از شمس عنایت ربانی و امطار رحمت سبحانی غافل
کشته اند بلی جعل از روایح قدس ازل محروم ست و خفاش
از تجلّی افتاب جهانتاب در کریز و این مطلب در همه اعصار در

حین ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بد لکم
بان تولدوا مرة اخری و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
والروح لن یقدر ان یدخل ملکوت الله لان المولود من الجسد
جسد هو والمولود من الروح هو الروح که ترجمه آن این است که
نفسیکه زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از
جسد ظاهر شد و تولد یافت پس اوست جسد و متولد شد
از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی
معنی آنکه هر عبادیکه از روح و نفحه مظاهر قدسی در هر ظهور متولد
و زنده شدند برانها حکم حیوة و بعث و ورود در جنت محبت الهی
میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار
کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح و صحائف

مردمی را که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند و از فیض
روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده برانها حکم موت و نار
و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده و لهم قلوب
لا یفقهون بها چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی
یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت
معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده
راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوه الموتی
یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها و همچنین دو نفر از
اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند یکی را بیتی بود اراده بیع آن داشت
و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطلاع آنحضرت
این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر امر الهی بکاتب
فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن میت بیتا محدودا بحدود
اربعة حد الی القبر و حد الی اللحد و حد الی الصراط و حد اما الی الجنة

واما الی النار حال اگر این دو نفر از صور حیوة علوی زنده شده
بودند و از قبر غفلت ببعثت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته
اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر جز
حیوة و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیآء و اولیآء نبوده و نیست اگر
قدری تعقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور
میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بود و لیکن
چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند
خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید
که حیوة حقیقی حیوة قلب است نه حیوة جسد زیرا که در
جسد همه ناس و حیوانات شریکند و لیکن این حیوة
مخصوص است بصاحبان افئده منیره که از بحر ایمان مشروبند
و از ثمره ایقان مرزوق و این حیوة را موت از عقب نباشد
و این بقارا فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن حیّ

فی

فی الدارین اگر مقصود حیوة ظاهری جسدی باشد که مشاهده
میشود موت اورا اخذ مینماید و همچنین بیانات دیگر که در همه
کتب مذکور و ثبت شده مدل است بر این مطلب عالی و کلمه متعالیه
و همچنین ایه مبارکه که در حق حمزه سید الشهدآء و ابوجهل
نازل شد برهانی است واضح و حجتی است لائح که میفرماید او من
کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله
فی الظلمات لیس بخارج منها و این ایه در وقتی از سماء مشیت
نازل شد که حمزه بردای مقدس ایمان مرتدی شده بود و
ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیت کبری
و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیوة بعد از موت درباره حمزه شد
و بر خلاف در حق ابوجهل این بود که نائره کفر در قلوب مشرکین
مشتعل شد و هوای اعراض بحرکت امد چنانچه فریاد براوردند

که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیوة براو
عرضه گشت این بود چون این بیانات شریف را ادراک
ننمودند و باهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی
برایشان مبذول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان
یافت چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس از
اعالی و ادانی تمسک بجعلهای ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته اند
و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان
نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری بر اسباب
ظاهره ایشان نرساند و این معلوم و واضح است که جعل خود
قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و برضوان ریاحین معنوی قدم
نگذاشته با وجود این چگونه میتواند رایحه عطر بمشام دیگران
رساند لم یزل شان این عباد این بوده و خواهد بود و لن یفوز
بآثار الله الا الذینهم اقبلوا الی الله و اعرضوا عن مظاهر الشیطان
و کذلک

و کذلک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزة علی الالواح التی کانت
خلف سرادق العز مکنونا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در
ظاهر و باطن او بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی
شده میان عباد و معرفت یوم التناد عارف شوی دیگر
احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله امید داریم که
از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم بر نگردید و از حرم مقصود
لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همت و مجاهده شما چه کند
باری مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن
سلطان السلاطین بود حال انصاف دهید که این سلطنت
که بیک حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته
باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از
اعانت رعایا و فقرا ایشان نواچند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین
مینمایند و لیکن بقلب همه معرض و مدبرند و این سلطنت بحرفی

عالم را مسخر نموده و حیوة بخشیده و وجود افاضه فرموده ما للتراب
و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع
از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگه
او سلطنت مینمایند بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر
شده و میشود باری این است یکمعنی از سلطنت باطنی که نظر
باستعدادات و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه
وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که اینخادم فانی قادر بر اظهار
آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما
یصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یذکرون سئوال
مینمایم از انجناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و
اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند بظاهر و مطیع
و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخذول
و منکوب شوند پس در حق رب العزه که مسلماً سلطنت با اسم
اوست و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
صادق

صادق نمیاید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف
دشمنان اوست و جمیع برخلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر
و معرض و مدبرند از انچه بان امر فرموده و مقبل و فاعلند انچه را
نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند
چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و اضح است پس بدان ای سائل
طالب که هرگز سلطنت ظاهر نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و
نخواهد بود و دیگر انکه اگر مقصود از غلبه و قدرت قدرت و غلبه ظاهری
باشد کار بسیار بر انجناب سخت میشود مثل انکه میفرماید وان
جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یریدون ان یطفؤا
نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و دیگر
هو الغالب فوق کل شیئ مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است
و اگر مقصود این باشد که این همج رعاع میگویند مفری برای ایشان
نمیماند مگر انکار جمیع الکلمات قدسیه و اشارات ازلیه را ایما نشد
زیرا که جندی از حسین بن علی علیه السلام در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد

و آنحضرت بر روی ارض مثلی و شبیهی نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک
با وجود این شنیدید که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم
الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق
اولیای خدا وجود او بر حسب ظاهر صادق نمیاید چه که آنحضرت
که جذبتش مثل شمس لایح و واضح است در نهایت مغلوبیت
و مظلومیت در ارض طف کأس شهادت را نوشیدند و هم
چنین در آیه مبارکه که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله
بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون اگر بر ظاهر
ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر
حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش
کردند مع ذلک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید
ویابی الله الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع
انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی

نیاشامیدند

نیاشامیدند و مظلومیت این انوار بقسمی بود که هر نفسی بر آن
جواهر وجود وارد میاورد آنچه را اراده مینمود چنانچه همه را احصا و ادراک
نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهدهٔ معانی و بیان این
کلمات الهی و آیات عز صمدانی بر میایند باری مقصود از غلبه و
قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمایید
غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و
بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و
ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفاء بذره
از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری
از آن تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابت راسخ
در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات
اوست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه ذکر نمایم البته خواهند
گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره
خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلت آن

[illegible]

حضرت شهید شد واحدی نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید
ویا غسل دهد وکفن نماید مع ذلک حال چگونه از اطراف و
اکناف بلاد چه قدر از مردم که شدّ رحال مینمایند برای حضور
دران ارض که سر بران آستان بمالند این است غلبه و
قدرت الهی وشوکت وعظمت ربانی وهمچه تصور ننمائی که
این امور بعد از شهادت آن حضرت واقع شده و چه
ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه
حی است بحیوة الهی ودر رفرف امتناع قرب وسدره ارتفاع
وصل ساکن واین جواهر وجود در مقام انفاق کل قائمند
یعنی از جان ومال ونفس وروح همه را در راه دوست انفاق نموده
ومینمایند وهیچ رتبه نزدشان احب از اینمقام نیست
عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند وجز لقای محبوب
منظوری نجویند دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار شهادت و
ثمرهای

ثمرهای آنرا ذکر نمایم البته این الواح کفایت نکند وبانتها
نرساند انشاءالله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد وشجره وجود
از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا باسرار حکمت ربانی پی
بریم وبعنایت او از عرفان کل شیئ بی نیاز گردیم تا حال که
نفسی مشهود نگشت که باینمقام فایز آید مگر معدودی قلیل که هیچ
معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید واز خلف
سرادق امضاء چه ظاهر شود کذلک نذکر لکم من بدایع امر
الله ونلقی علیکم من نغمات الفردوس لعل انتم بمواقع العلم
تصلون ومن ثمرات العلم ترزقون پس بیقین باید دانست که این شموس
عظمت اگر چه بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم
ساکنند واگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف غنا
طایرند ودر حینی که در دست دشمنان مبتلایند بریمین
قدرت وغلبه ساکن ودر کمال ذلت ظاهره بر عرش عزت
صمدانی جالس ومتکاء ودر نهایت عجز ظاهری بر کرسی

سلطنت و اقتدار قائم اینست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی
جالس شدند و بنغمات روح القدس بابیاتی فرمودند که
مضمون آن اینست ای مردم غذای من گیاه ارضست که بآن
سد جوع مینمایم و فراش من سطح زمینست و سراج من
در شبها روشنی ماهست و مرکوب من پاهای منست
و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا
طائف حول این فقرست و صد هزار ملکوت عزت طالب
این ذلت اگر رشحی از بحر این معانی مشروب شوی از عالم
ملک و هستی درگذری و چون طیار در حول سراج بهاج جان
بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آن
جمال لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا اشامیده
آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که
بفلسی

بفلسی محتاجم آنحضرت فرمود که آیا محبت ما را نداری عرض نمود
بلی یا ابن رسول الله فرمود آیا بهزار دینار [این را] مبایعه مینمائی عرض
نمود که بجمیع دنیا و آنچه در اوست نمیدهم حضرت فرمودند آیا
نفسیکه چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیرست
و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و مادون آن
که نزد این همج رعاع معتبرست در آن ساحت مذکور نیست چنانچه
میفرماید یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی پس
مقصود از غنا غنای از ماسوی است و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه
روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که
آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نموده
تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حد قتل برا و جاری سازند
تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا

که اعظم علمای انعصر بود حاضر نمودند و جمیع علماء در ان محضر
حضور بهم رسانند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و
اذیت انحضرت مجتمع شدند و هرچه از انحضرت استفسار نمودند که
شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب
نشدند تا انکه ملعونی برخواست و امد در مقابل انحضرت و
قسم داد انحضرت را که ایا تو نگفتی منم مسیح الله و منم ملک الملوک
و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آن حضرت راس
مبارک بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس
عن یمین القدرة والقوة یعنی ایا نمی بینی که پسر انسان جالس
بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال انکه بر حسب ظاهر هیچ
اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی
که احاطه نموده بود کل من فی السموات والارض را دیگر چه ذکر
نمایم که بعد از این قول بر انحضرت چه وارد امد و چگونه با و
سلوک

سلوک نمودند با الاخرة چنان در صدد ایذا و قتل انحضرت فتادند
که بفلک چهارم فرار نمود و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی
دیگر انحضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود
و بر سریر افتاده چون آن حضرت را دید بقرائن شناخت
انحضرترا استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند که قم عن سریرک
فانک مغفورة خطایاک چند یهود که در انمکان حضور داشتند
اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطاء الا الله فالتفت
المسیح الیهم وقال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
اقول له مغفورة خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا
علی الارض لمغفرة الخطایا که ترجمه آن بفارسی این است که چون
آن حضرت بان عاجز مسکین فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی تو
امرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ایا جز پروردگار غالب
قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آن حضرت ملتفت باشان

شده فرموده‌اند که ایا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم آمرزیده است گناهان تو تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانیست در ارض برای امرزش ذنوب مذنبان این است سلطنت حقیقی واقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق الیقین قدم گذاریم که لعلّ نسیم رضا از رضوان قبول الهی بوزد واین فانیان را بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال او که در اخبار و ایات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده که آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسّک جسته‌اند و بر جمال محمّدی اعتراض مینمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبّث

نموده

نموده و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الأمر فداه اعتراض مینمایند این بیخردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم میگویند و شاعر نیستند فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم ذرهم فی خوضهم یلعبون لعمرک انهم فی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلیه و ساذج هویه شمس محمّدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملّت و مذهب او را نماید این است که از لسان آن مانده‌گان وادی بُعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید وقالت الیهود ید الله مغلولة غلّت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان که ترجمه آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی

همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول
این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند ولیکن بر مقصود ناظر
شوید که میفرماید نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت
موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش
مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
ملتفت این قول بی معنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش دور است
والیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال
بیش میگذرد که این آیه تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر
اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند بانیکه خود سرا
و جهرا میگویند آنچه را که یهودیان معتقدند چنانچه شنیده اید
که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود
گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم

صمدنی

صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود
نیاید این است ادراک این همج رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه
که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته
و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نار سدره
را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از آنکه زجاج قدرت سراج
احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافی است
این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر
محجوب گشتند لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر
شده لقاء الله و عرفان اوست که کل باو وعده داده شده اند
و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل
مطلق است برای خلق او که هیچیک از این عباد باو مرزوق
نشدند و باین شرافت کبری مشرف نگشتند و با آنکه چه قدر

ازایات منزله که صریح باینمطلب عظیم و امر کبیرست مع ذلک
انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کردند چنانچه میفرماید والذین
کفروا بایات الله ولقائه اولئک یئسوا من رحمتی واولئک
لهم عذاب الیم و هم چنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون
انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیره و در مقامی دیگر
ومن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و در مقامی دیگر یدبر الامر
یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون جمیع این ایات مدل
بر لقا را که حکمی محکمتر از ان در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند
و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند
و بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقاء تجلی الله است در قیامت
و حال انکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیاء
موجود است چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه
مینماید

چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیاء محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس تجلی در مرایای موجودات موجود
و لایح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیئی بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود

مینماید که حاکیست از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب
رضوان الهی را مشاهده میفرماید که در همه اشیاء مفتوح گشته
برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین
در حدایق علم و قدرت و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه اید
که در غرفه های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالسند و
اکثر ایات فرقانی بر اینمطلب روحانی مدل و مشعرست وان
من شیء الا یسبح بحمده شاهدی است ناطق وکل شیء احصیناه
کتابا گواهی است صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این
تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان
سلطان بیمثال مشرفند دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند
مقصود تجلی خاص است انهم اگر در عین ذات است در حضرت
علم ازلا چنانچه جمعی از صوفیه اینمقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند
بر فرض تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در اینمقام صادق

نیاید لأجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی
بان فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود افئده مقربین
بانمقام طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدودین و محتجبین و
اگر گویند تجلی ثانی است که معبر بفیض مقدس شده این مسلماً
در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و این
مقام مختص بانبیا و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان
در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقر و
مذعنند و ایشانند محل و مظاهر جمیع صفات ازلیه و
اسماء الهیه و ایشانند مرایائیکه تمام حکایت مینمایند و
جمیع آنچه بایشان راجع است فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور
راجع و معرفت مبدء و وصول [2] این کینونات مشرقه از شمس
حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود
و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و

۲ و حاصل نمیشود مگر بعد از وصول

اخریت

اخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود
از برای آن شمس حقیقت بانه هو الأول و الآخر و الظاهر و
الباطن و همچنین سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا
هر نفسیکه باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه در هر
ظهور موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیوة
ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت
که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و اینست معنی قیامت که
که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند
بان یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم تر
تصور میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات
این یوم که بمشابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را
محروم نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این
یوم و امری اعز از این امر نه چگونه میشود که انسان بحرف متوهمین و
ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همه این دلائل

محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت
مشهوره را نشنیده اند که میفرماید اذا قام القائم قامت
القیمة و هم چنین ائمه هدی و انوار لا یطفی یوم یأتی الله فی ظلل من
الغمام را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت
قائم و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را ادراک
نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر قدری بعوالم
انقطاع قدم گذاری شهادت میدهید که یومی اعظم از این یوم
و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این یوم
مقابل است با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفر الله از این
تحدید زیرا که مقدس است عمل آن یوم از جزای محدوده و این
همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند
لهذا از فیض او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات
آن وصول و معرفت این مقام است مع ذلک همه مشغول بعلمهای
ظاهره

ظاهره شدند چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم
پوشیده اند گویا نمی از یم علم الهی ننوشیدند و بقطره از سحاب
فیض رحمانی فائز نگشتند حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور
حق ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم
بر او میشود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده
ظاهریه را اخذ نموده باشد و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق
علم در حق او نمیشود و لیکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و
باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوب است
زیرا بغایت قصوای علم و نهایت و منتهای او فایز گشته و این
رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید یجعل اعلاکم اسفلکم و
اسفلکم اعلاکم و هم چنین میفرماید و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم وارثین و این مشاهده شد
که الیوم چه مقدار از علماء که نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن

شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده و چه مقدار از جهّال که نظر باقبال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت کشته کذلک یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب این ست که کفته اند طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا فتی ناری یرکض فی برّیّة الروح و یبشّرکم بسراج الله و یؤیّدکم بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النّور بالستر مشهوداً ایدوست من اکر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در او مبسوط کشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه انجناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود براینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع مینماید از ورود در شاطی بحر ازلیّه بعینها در ظهور نقطه فرقان

هم

هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار بان شمس و اذعان باو و هم چنین بر اسرار رجعت و بعثت مطّلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقرّ یابی از جمله اینکه روزی جمعی از مجادلان آن جمال بیمثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند ان الله عهد الینا الّا نؤمن لرسول حتّی یاتینا بقربان تاکله النّار که مضمون آن اینست که پروردکار عهد کرده ست بما که ایمان نیاوریم برسولی مکر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتشی از اسمان بیاید و اورا بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور ست انحضرت در جواب فرمودند قد جائکم رسل من قبلی بالبیّنات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین که ترجمه آن این ست که آنحضرت فرمودند آمد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردکار با بیّنات ظاهرات و بانچه شما

میطلبید پس چرا کشتید آن رسل پروردکار را اکر هستید
از راست کویان حال انصاف دهید بر حسب ظاهر آن عباد
که در عصر و عهد انحضرت بوده اند کجا در عهد ادم یا از انبیای
دیکر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد ادم تا از زمان
مع ذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای
دیکر را بعباد زمان خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نعوذاً بالله
نسبت کذب و یا کلام لغو بانحضرت بدهی یا بکوئی آن اشقیا
همان اشقیا بودند که در هر عصری با نبییّن و مرسلین معارضه
مینمودند تا انکه بالأخره همه را شهید نمودند درست در این بیان
تفکّر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را از
بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که مردم
غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمینمودند
وجوابهای خود مطابق سؤال نمییافتند لهذا نسبت
عدم علم و جنون بان جواهر علم و عقل میدادند و هم چنین در آیه

دیکر

دیکر میفرماید تعرّضاً باهل زمان وکانوا من قبل یستفتحون علی
فلما جاءهم ما عرفوا کفروا
الذین کفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرماید بودند این کروه
که با کفار مجاهده وقتال مینمودند در راه خدا و طلب فتح مینمودند
برای نصرت امر الله پس چون امد ایشانرا آن کسیکه شناخته
بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه
فرمائید که از ایه چنین مستفاد میشود که مردم زمان انحضرت همان
مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و
ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند و حال انکه مردم عهد عیسی
و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند و دیکر انکه آن کسی را که از
قبل شناخته بودند موسی بود صاحب توره و عیسی بود صاحب
انجیل مع ذلک چرا آن حضرت میفرماید چون امد بسوی ایشان
انکسیکه او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند
و حال انکه آن حضرت بنظر بظاهر موسوم باسم دیکر بودند که محمّد
باشد و از مدینه دیکر ظاهر شدند و بلسان دیکر و شرع دیکر امدند

مع ذلک چگونه حکم ایه ثابت میشود ادراک میکردد حال حکم رجوع
را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی
تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آن
حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از ایه استفاده میشود
و هم چنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه
از ایات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است و اگر
انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند
پس همین قسم حکم رجع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر
هویه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیه منیره
بعین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را
باب رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت یزدانی
و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را از
شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم انجناب
بوده

بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر
بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیت
الهی نازل میگردند و جمیع بر امر مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا
حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبت الهی
مشروبند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو
مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در اینمقام اگر
کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
میفرماید **لا نفرق بین احد من رسله** زیرا که جمیع مردم را بتوحید
الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بخلع نبوت فائز و بردای مکرمت مفتخرانیت که
نقطه فرقان میفرماید **اما النبیون فانا** و هم چنین میفرماید منم ادم
اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم
فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است

ازمجاری بیانات ازلیه ومخازن لئالی علمیه ظاهر شده ودر کتب مذکور
گشته واین طلعات مواقع حکم ومطالع امرند وامر مقدس ازجهات
کثرت وعوارضات تعدد است این است که میفرماید وما امرنا الا
واحده وچون امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند وهمچنین
ائمه دین وسراجهای یقین فرمودند اولنا محمد واخرنا محمد واوسطنا
محمد باری معلوم ومحقق آنجناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امر الله هستند
که در قمایص مختلفه ظاهر شدند واگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائید همه را
در یک رضوان ساکن بینی ودر یک هوا طایر وبر یک بساط
جالس وبر یک کلام ناطق وبر یک امر آمر این است اتحاد آن
جواهر وجود وشموس غیر محدوده ومعدوده پس اگر یکی از این مظاهر
قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء هستم صادق است وهمچنین ثابت است
در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل وچون رجوع انبیاء موافق و
مطابق ایات واخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت ومحقق است
واین

واین رجوع اظهر از آن است که بدلیل وبرهان محتاج شود مثلاً
ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء نوح بود که چون مبعوث بنبوت شد
وبقیام آلهی بر امر قیام فرمود هر نفسیکه باو مؤمن وبامر او مذعن
شد او فی الحقیقه بحیوة جدیده مشرف شد ودر حق او صادق میآمد
حیوة بدیع وروح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا واذعان بمظهر
نفس او کمال علایق را باموال واسباب متعلقه بدنیا از قبیل
زن وفرزند واطعمه واشربه وامثال ذلک داشته بقسمیکه اوقات لیل
ونهار را مصروف بر اخذ زخارف واسباب تعیش داشته
وهمت در تحصیل اشیای فانیه گماشته واز این مراتب گذشته
قبل از ورود در لجه ایمان بحدودات آباء واجداد واتباع آداب و
شرایع ایشان چنان راسخ ومحکم بود که اگر حکم بقتل او میشد
کاهست رضا میداد وراضی بر اینکه حرفی از امور تقلیدیه که در
میان قوم بود تغییر یابد نمیشد چنانچه همه قوم نداء انا وجدنا

آبائنا علی امة وانا علی آثارهم لمقتدون براوردند وهمین کروه‌ها
این حجبات محدوده وحدودات مذکوره مجرّد واینکه صهبای ایمان
را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان مینوشیدند بالمرّه
تقلیب میشدند بقسمیکه از زن وفرزند واموال واثقال و
جان وایمان بلکه از کل ماسوی میگذشتند وبقسمی غلبات شوق
الهی وجذبات ذوق صمدانی ایشانرا اخذ مینمود که دنیا وانچه در
او است بپر کاهی ندانسته ایا حکم خلق جدید ورجوع در اینها نمیشود
وهمچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایت بدیع جدید
الهی جان خودرا بصد هزار حیله وتدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند
بقسمیکه از خاری احتراز میجستند واز روباهی فی المثل فرار مینمودند
وبعد از شرف بفوز کبری وعنایت عظمی صد هزار جان رایکان
انفاق میفرمودند بلکه نفس مقدسشان از قفس تن بیزار ویک

نفر

نفر از این جنود در مقابل کروهی مقاتله مینمودند مع ذلک چگونه مشتبه
که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه اموراتیکه مخالف
عادات بشریه ومنافی هوای جسمانیه است از ایشان ظاهر شود
باری اینمطلب واضح است که بدون تغییر وتبدیل الهی محال است
این قسم اثار وافعال که بهیچوجه شباهت باثار وافعال قبل
ندارد از ایشان ظاهر شود ودر عرصه کون بوجود اید چنانچه اضطرابشان
باطمینان تبدیل میشد وظن بیقین وتغییر میافت وخوف بجرئت
مبادله میگشت این است شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را
تقلیب میفرماید مثلاً در مادّه نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن
خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی
میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطه غلبه
یبوست مریض شده وبمقام خود نرسیده باری بهر حالت
اکسیر کامل مادّه نحاس را در آنی بمقام ذهبی میرساند ومنازل هفتاد سالرا

باآن طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان گفت که نحاس است و
یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات
ذهبی را از نحاس معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم
از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
و بقدمی از مکان محدوده بلامکان الهیه واصل شوند جهدی باید
تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را بمشرق علم
رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید
صحرای ظن را بچشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را
برضوان باقیه مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی
صادق میاید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق
و محقق است ای برادر از این بیانات شافیه کافیه رافیه اسرار
خلق جدید و رجوع و بعث بیحجاب و نقاب ظاهر و هویداست تا
انشآءالله بتاییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی
و بخلع جدیده باقیه مفتخر گردی اینست که در هر ظهور بعد انفسی که
سبقت

سبقت یافتند بایمان از کل من علی الارض و شربت زلال
معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و باعلی معارج ایمان
و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در
ظهور قبل باین مراتب فائز شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود
اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد
از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار
گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر
شود اطلاق گل بر او میشود دیگر در این مقام نظر بحدودات شاخه
و هیئت آن نیست بلکه نظر برائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است
پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را بیک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع
کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب
عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتهیات نفسیه

بنفحات قدسیه انحضرت پاک و مقدس و منقطع گشتند و
قبل از همه اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز شدند و
از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل
آن منظر ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت
و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان
راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از
بدایع جود رب الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند
باری این انوار از یکمصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره
روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کل ذلک من
فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه انشاء الله از ارض نفی احتراز
جوئیم و بحر اثبات درائیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید
و تجرید الهی را ببصری که مقدس از عناصر و اضدادست مشاهده
کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم پس از این

بیانات

بیانات معلوم شد که اگر در اخر لا اخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امریکه
قیام نمود بر او طلعت اول لا اول هر اینه صدق طلعت اول بر
طلعت اخر میشود زیرا که طلعت اخر لا اخر قیام نمود بهمان امر که
که طلعت اول لا اول بران قیام نمود این است که نقطه بیان
روح ما سواه فداه شموس احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر
از اول لا اول الی اخر لا اخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود
حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر
گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است و همچنین از این بیان
صادق میاید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که انچه طلعت
ختم بران قیام مینماید بعینه همان است که جمال بدء بران قیام فرمود
و این مطلب با انکه چه قدر واضح است نزد شاربان صهبای علم
و ایقان مع ذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ باین
مطلب بذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب

ممنوع شده اند باانکه خود انحضرت فرمود انا النبیون فاناو
هم چنین فرمودند منم ادم ونوح وموسی وعیسی چنانچه ذکرش مع
ذلک تفکر نمینماید بعد ازانکه براحمدی ازلی صادق میاید بانکه
فرمودند منم ادم اول همین قسم صادق میاید که بفرماید منم ادم اخر
وهمچنانکه بدء انبیارا که ادم باشد بخود نسبت دادند همین قسم
ختم انبیا هم بان جمال الهی نسبت داده میشود واین نسبت واضح
که بعد ازانکه بدء النبیین انحضرت صادق است همان قسم ختم النبیین
صادق اید وباینمطلب جمیع اهل ارض دراین ظهور ممتحن شده اند

قول بمدحته ارحام

چنانچه اکثری بهمین قول معرض شده اند ونمیدانم این قوم از اولیت
واخریت حق جل ذکره چه ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت
واخریت اولیت واخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر
نرسیده پس چگونه اخریت بران ذات احدیت صادق میاید
بلکه دراین رتبه اولیت نفس اخریت واخریت نفس اولیت باشد
یاری

باری همان قسمی که در اول لااول صدق اخریت بران مربی
غیب وشهود میاید همان قسم هم برمظاهر او صادق میاید و
درحینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم اخریت صادق
ودرحینیکه برسریر بدئیت جالسند همان حین برعرش ختمیت
ساکن واگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظاهر اولیت
واخریت وظاهریت وباطنیت وبدئیت وختمیت این ذوات
مقدسه وارواح مجرده وانفس الهیه هستند واگر درهوای
قدس کان الله ولم یکن معه من شیئ طایر شوی جمیع این اسماء را
دران ساحت معدوم صرف ومفقود بحت بینی ودیگر هیچ باین
حجبات واشارات وکلمات محتجب نشوی چه لطیف وبلند است
اینمقام که جبرئیل بیدلیل سبیل نجوید وطیر قدسی بی اعانت
غیبی طیران نتواند حال قول حضرت امیررا ادراک نما که فرموده
کشف سبحات الجلال من غیر اشارة وازجمله سبحات مجلله علما

عصر و فقهای زمان ظهور که جمیع نظر بعدم ادراک و اشتغال
و حبّ ریاست ظاهره تسلیم امر الله نمینمایند بلکه گوش نمیدهند تا
نغمه الهی را بشنوند بل یجعلون اصابعهم فی اذانهم و عباد هم چون
ایشان را من دون الله ولیّ خود اخذ نموده اند منتظر ردّ و قبول
آن خشبهای مسنّده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند
که تمیز و تفصیل دهند میانه حقّ و باطل با اینکه همه انبیآء و اصفیآء
و اولیآء من عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و
ملاحظه نمایند مع ذلک معتنی بنصح انبیآء نگشته تابع علمای خود
بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل
علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین جواب گویند که این همه
علمآء و فضلآء با این ریاست ظاهره و لباس مقطعه لطیفه نفهمیده اند
و حق را از باطل ادراک ننموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و
نهایت تعجّب نمایند از چنین قولی با اینکه امم سلف اکثر و اعظم
و اکبر بند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علّت علم و صدق باشد

البته

البته امم سابقه اولی و اسبقند و با اینکه این فقره هم معلوم
و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عهد مردم را
از سبیل حقّ منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور
و مسطور است واحدی از انبیآء مبعوث نشد مگر آنکه محلّ بغض و
انکار و ردّ و سبّ علمآء گشت قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد
کانوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلالت است
و الله کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر فعل وفّقنا الله و ایاکم
یا معشر الروح لعل انتم بذلک فی زمن المستغاث توفقون و
من لقآء الله فی ایامه لا تحتجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال او
از سبحات مجلّله است که کشف او از اعظم امور است نزد این همج
رعاع و جمیع با این حجبات محدوده و سبحات مجلّله عظیمه محتجب
مانده اند آیا نغمه طیر هویه را نشنیده اند که میفرماید الف فاطمه
نکاح نمودم که همه بنت محمّد بن عبد الله خاتم النبیین بودند حال

ملاحظه فرما که چه قدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است
وچه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی
که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او
اعظم از آن است که ببیان تحدید شود و یا طیر افئده او را طی نماید و
تقدیرات قدریه او اکبر از آن است که بادراک نفسی منتهی شود خلق
او از اول لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او
از نهایة لانهایه خواهد بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان
ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید و هم چنین
نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک نما که بسلمان میفرماید که مضمون
آن این است بودم با الف آدم که فاصله هر آدم با آدم بعد خمسین الف
سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر
میفرماید تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر
از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم بالکفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم
ورجع

رجع و لا اولیت و لا آخریت صنع همه را از این دو روایت
ادراک فرما باری ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت
که باستماع و عقول ناسوت محدود شود نمله وجود کجا تواند بعرصه
معبود قدم گذارد اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این بیانات
معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند بلی
لا یعرف ذلک الا اولوا الالباب قل هو الختم الذی لیس له ختم
فی الابداع و لا بدء له فی الاختراع اذا یا ملاء الارض فی ظهورات
البدء تجلیات الختم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در
بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک
بآیه منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضیکه
مغایر هوای ایشان است بالمره اعراض مینمایند قل اتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون ما لا تشعرون
مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی

ولکنه رسول الله وخاتم النبیین جمیع ناس را بلقای خود وعده
فرموده چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است
وبعضی از قبل ذکر شده وخدای واحد شاهد مقال است که
هیچ امری اعظم از لقا واصرح از او در فرقان ذکر نیافته فهنیئاً لمن
فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون ومع ذلک
بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص صریح است
در کتاب وقیامت هم بدلائل واضحه ثابت ومحقق شد که مقصود
قیام مظهر اوست بر امر او وهمچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل
ظهور او اذ انه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وبا جمیع این
مطالب ثابته وبیانات واضحه من حیث لا یشعر بذکر ختم تمسک
جسته اند واز موجد ختم وبدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده اند
ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولکن
یؤخرهم الی اجل مسمّی واز همه این مراتب چشم پوشیده اگر این
قوم

قوم بقطره از چشمه لطیف یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید مشروب میشدند
هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمینمودند امر وقول و
فعل در قبضه قدرت اوست کل شیء فی قبضة قدرتک اسیر وان
ذلک علیک سهل یسیر فاعل است آنچه را اراده نماید وعامل آنچه
میل فرماید من قال لم وبم فقد کفر واگر این عباد قدری بشعور بیایند
از آنچه مرتکب شده اند هلاک میشوند وبدستهای خود خود را انبار
که مقرّ ومرجع ایشان است راجع مینمایند آیا نشنیده اند که میفرماید
لا یسئل عما یفعل وباین بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و
بزخارف قول مشغول شد سبحان الله جهل ونادانی عباد بسر حدی
رسیده که بعلم واراده خود مقبل شده از علم واراده حق جل وعز
معرض گشته اند حال انصاف دهید اگر این عباد موقن باین کلمات
دریه واشارات قدسیه شوند وحق را یفعل ما یشاء بدانند دیگر
چگونه باین مزخرفات تشبث مینمایند وتمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید

بجان اقرار نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و
حکمتهای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم
مینمود و **ولکن یؤخر ذلک الی میقات یوم معلوم** باری هزار و دویست
و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در
هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود فائز
نشده اند و خود قرائت میکنند بعضی ایات را که صریح بر مطالب
قدسیه و مظاهر عز صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده اند
و اینمدت اینقدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و
قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج اسرار
اوست والا تلاوت بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه
شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت
و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار مینمود که حساب خلایق در ظهور
بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد قدری از صور علمیه و
شئونات حکمتیه بقدر ادراک و فهم سامع القا شد و بعد ذکر شد
که

که اینمدت مگر تلاوت فرقان ننموده و ایه مبارکه را که میفرماید **فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان** را ندیده اید و بمقصود ملتفت نشده اید
که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال بلسان
و بیان نیست چنانچه همین ایه مشعر و مدل بر ان است و بعد میفرماید
یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام این است
که از وجهه حساب خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان
جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود است که بسیما اهل ضلالت
از اصحاب هدایت معلوم و واضحند و اگر این عباد خالصاً
لله و طلباً لرضائه در ایات کتاب ملاحظه نمایند جمیع انچه را
که میطلبند البته ادراک مینمایند بقسمیکه جمیع امور واقعه
در این ظهور را از کلی و جزئی در ایات او ظاهر و مکشوف ادراک
مینمایند ~~بقسمیکه~~ حتی ~~مظاهر~~ خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان
و اعراض و اغماض ملت و دولت را و سکون و استقرار

منظر کلیه در ارض معلوم مخصوص ولکن لایعرف ذلک الا اولوا

الالباب اختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیکون ختامه المسک

الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال وقوله الحق

والله یدعو الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم

لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون لیسبق هذا

الفضل علی العالمین والحمد لله رب العالمین بیان را در هر مطلب

مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی وادانی از این بیانات بقدر

و اندازه خود قسمت ونصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز

باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس مشربهم

قسم بخدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه هاست وجز

این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدس است از آنچه بیان

شد واز قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد

که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرصه

قدم

قدم گذارند وما من امر الا بعد اذنه وما من قدرة الا بحوله وقوة

وما من اله الا هو له الخلق والامر وکل بامره ینطقون ومن اسرار

الروح یتکلمون از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام

دیگر مقام تفصیل وعالم خلق ورتبه حدودات بشریه است در این

مقام هر کدام را هیکلی معین وامری مقرر وظهوری مقدر و

حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم وبوصفی موصوف

وبامری بدیع وشرعی جدید مامورند چنانچه میفرماید تلک الرسل

فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات

واتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس نظر

باختلاف این مراتب ومقامات است که بیانات کلمات مختلفه

از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود والا فی الحقیقه نزد عارفین

معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون

اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در

و مقام از برای نفوس مرتفعه از شئون رتق الهیه بیان نموده‌ایم که مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه بعد ذکر

کلمات مختلفه آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل میشوند باری
معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات
مقامات است اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت
و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده
و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون
الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان
باهر چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شده و در
مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید اشارات و دلالات
ملکیه است عبودیت صرف و فقر بحت و فنای بات از ایشان
ظاهر است چنانچه میفرماید انّی عبد الله و ما انا بشر الا مثلکم و از
این بیانات محققه مثبته ادراک فرما مسائل مسئوله خود را که سؤال
نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات
انبیاء و اصفیاء متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه

انّی انا الله حق است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن
شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و
صفة الله در ارض ظاهر است اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت و
لکن الله رمی و هم چنین انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله
و اگر نغمه انّی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه
چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در
اینمقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و
اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند انهم حق است و شبهه را
راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یکذات و یک نفس و یک روح
و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و
آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج
السواذج ازلیند و هم چنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز
ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند

که احدی را یارای آن نه که بیان نحو از عبودیت در امکان
ظاهر شود این است که از ان جواهر وجود در مقام استغراق در
بحار قدس صمدی و استبلاغ معارج معانی سلطان حقیقی
اذکار ربوبیه و الوهیه از ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه
شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند
در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم
صرف دانسته اند و ذکر خود را در ان ساحت شرک شمرده اند
زیرا که مطلق ذکر در اینمقام دلیل هستی و وجود است و این
نزد واصلان بس خطا چه جای انکه ذکر غیر شود و قلب و لسان
و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او
ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او شنود و یا رجل بغیر سبیل
او مشی نماید در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله احاطه
نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته
باری

باری نظر باین مقام ذکر ربوبیت و امثال ذلک از ایشان
ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین
در هر مقام باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده اند
از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه این است
که انچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت
و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و
شبهه در ان نیست پس باید تفکر در این بیانات که استدلال
شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع
قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد باری
در کلمات شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از
واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند
نه انکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق
نفس و هوای خود نیابند بنای رد و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علماء

وفقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام
گذاشته اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود
را از شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق انچه فهمیده
و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البته نفی علم
از ان معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع
شد مثل انکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود
نمودند و انحضرت بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للناس
بعد از استماع نفی علم از انحضرت نمودند و هم چنین در ایه روح
که میفرماید یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و چون
این جواب مذکور شد کل فریاد و ویلا براوردند که جاهلی کهنمیداند
که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الیوم چون علمای
عصر باسم انحضرت مفتخرند و آبای خود را هم مدعن دیده اند
لهذا تقلیدا حکمش را قبول دارند چنانچه اگر انصاف باشد
والیوم

والیوم در جواب امثال این مسائل مسئوله چنین جواب بشنوند البته رد
نمایند و اعتراض کنند و همان سخنهای قبل را اعاده نمایند
چنانچه نمودند با انکه آن جواهر وجود مقدسند از کل این علومهای
مجعوله و منزهند از جمیع این کلمات محدوده و متعالیند از ادراک
هر مدرکی کل این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این
ادراکات افک محض بلکه هرچه از ان معادن حکمت الهی و
مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است والعلم نقطة
کثرها الجاهلون دلیل بران والعلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
مثبت این بیانات چون معنی علم را ادراک ننموده اند و افکار
مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته
بر مبدع علوم وارد اورده اند انچه دیده اید و شنیده اید مثلا
در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است و خود را از
صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را رد و سب نموده

چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است و این
بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسایل
او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات
غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال
نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او
ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده
شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر
نمود که کتابی از ایشان که مسمّی بارشاد العوام است در این بلد
یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که
مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از
همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی
سالک و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش
نموده اند که میفرماید العلم تمام المعلوم و القدرة و العزة تمام الخلق

باوجود

باوجود این کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود
و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی بدست
آمد که حکایت معراج سیّد لولاک بود ملاحظه شد که قریب بهشت
علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد
که اگر نفسی این علوم را درست ادراک نموده باشد بمعرفت این
امر عالی متعالی فایز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا
را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم
باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات
و تهمتها که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده فنعم ما قال متمم
داری کسانیرا که حق کرد امین مخزن هفتم طبق وی کنفر از اهل
بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات
نشده با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که اینگونه
علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علومیکه مردود است

نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده مجوبه جمل نفرموده د
قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزه
بوده چه خوب میکوید جمله ادراکات بر خرهای لنک حق سوار باد
پر آن چون خدنک واله هرکس بخواهد سر معراج را ادراک نماید
و یا قطره از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی
مرات قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البته باید
پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرات قلب او تجلی نماید والیوم
متغمسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را
از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و صدور منیر شان بحمد الله منزه از این
اشارات است و مقدس از این حجبات حجاب اکبر را که میفرماید
العلم حجاب الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و باین
افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار محبوب دریدیم و جز مقصود
در

در قلب و دل جا نداده ایم نه بعلمی جز علم باو متمسکیم و نه بمعلومی جز تجلی
انوار او متشبث باری بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم
مگر اینکه میخواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است
با وجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از
اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البته مضطرب شود و جبل
وجود او مندک گردد با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعویهای زیاده
از حد نموده فسبحان الله چه قدر متعجبم از مردمی که باو گرویده اند و تابع
چنین شخصی گشته اند بتراب قناعت نموده و اقبال جسته اند و از رب
الارباب معرض گشته اند و از نغمه بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال
کلاغ قناعت نموده اند و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات
مجعوله این کتاب که فی الحقیقه حیف است که قلم بتحریر ذکر آن مطالب
مشغول شود و یا اوقات مصروف بان گردد ولیکن اگر محکی یافت
میشد حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم میامد از جمله

علومی که اینمرد مدعی بان شده صنعت کیمیاست بسیار طالبم
که سلطانی و یا نفسیکه مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ
بعالم شهود و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بعلم
فانی را هم که دعوی اینگونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و
فقدان آن را علت علم و جهل نمیدانم با اینمرد در همین فقره قیام
نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود ولیکن چه فائده از ناس این زمان
جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده ام
هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن
ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که
ترک نشد از اوامری ذکر شده این است که میفرماید ان شجرة
الزقوم طعام الاثیم و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود
باین ذکر ذق انک انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و
صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را
در کتاب

در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی الکتاب
و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم تفکّر در ایه مبارکه نموده تا
معنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین درست در لوح
قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم
و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسّک جسته اند و از شمس
معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته اند و کأن
لم یکن انگاشته اند باری ای برادر من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی
بدست نیاید و رایحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود
و گلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید والبلد الطیب
یخرج نباته باذن ربه والّذی خبث لایخرج الا نکدا و چون
مفهوم گشت که تغنیات ورقاء هویه را احدی ادراک ننماید الا
اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب که مشکلات مسائل
الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیه را بر صاحبان

افئده منیره وحاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا بتاییدات ربانی
وافاضات الهی حل مسائل شود نه بتاییدات علوم اکتسابی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده
نمود که قدم طلب وسلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد
باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور وبروز تجلی اسرار غیبی الهی است
از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی واشارات مظاهر شیطانی
پاک ومنزه فرماید وصدر را که سریر ورود وجلوس محبت محبوب
ازلی است لطیف ونظیف نماید وهمچنین دل را از علاقه اب
وگل یعنی از جمیع نقوشات شبحیه وصور ظلیه مقدس گرداند
بقسمیکه اثار حب وبغض در قلب نماند که مبادا آن حب او را بجهتی
بیدلیل میل دهد ویا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری
باین دو وجه از وجه باقی ورفرف معانی باز مانده اند وبی شبان
در صحراهای ضلالت ونسیان میچرند وباید در کل حین توکل بحق
نماید

نماید واز خلق اعراض کند واز عالم تراب منقطع شود وبمیلد
وبرب الارباب در بندد ونفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
وافتخار واستکبار را از لوح قلب بشوید وبصبر واصطبار دل
بندد وصمت را شعار خود نماید واز تکلم بیفائده احتراز کند چه
زبان ناری است افسرده وکثرت بیان سمی است هلاک کننده
نار ظاهری اجساد را محترق نماید ونار لسان ارواح وافئده را
بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود واثر این نار بقرنی باقی ماند
وغیبت را ضلالت شمرد وبان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا
غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید وحیوة دل را
بمیراند بقلیل قانع باشد واز طلب کثیر فارغ مصاحبت
منقطعین را غنیمت شمارد وعزلت از متمسکین ومتکبرین را
نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود وبتمام همت و
اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حب وذکر

بسوزاند واز ماسوی الله چون برق درگذرد وبر بی نصیبان نصیب

بخشد واز محرومان عطا واحسان دریغ ندارد در رعایت حیوان را

منظور نماید تا چه رسد بانسان واهل بیان واز جانان جان

دریغ ندارد واز شماتت خلق از حق احتراز نجوید وانچه برای خود

نمی پسندد برای غیر نپسندد ونگوید انچه را او فا نکند واز خاطئان

در کمال استیلا درگذرد وطلب مغفرت نماید وبر عاصیان

قلم عفو درکشد وبحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است

ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود وخمر بقا

چشد وبملاء اعلی شتابد وبسا مطیع ومؤمن که در وقت

ارتقای روح تقلیب شود وباسفل درکات نیران مقر یابد

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه واشارات محکمه آنست

که سالک وطالب باید جز خدا را فنا داند وغیر معبود را معدوم

شمرد واین شرایط از صفات عالین وسجیه روحانیین است

که در

که در شرایط مجاهدین ومشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر

یافت وبعد از تحقق اینمقامات برای سالک فارغ وطالب

صادق لفظ مجاهد درباره او صادق بیاید وچون بعمل والذین

جاهدوا فینا مؤید شد البته ببشارت لنهدینهم سبلنا مستبشر

خواهد شد وچون سراج طلب ومجاهده وذوق وشوق وعشق و

وله وجذب وحب در قلب روشن شد ونسیم محبت از شطر

احدیه وزید ظلمت ضلالت شک وریب زایل شود وانوار علم

ویقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در ان حین بشیر معنوی

ببشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و

قلب ونفس وروح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید

وعنایات وتاییدات روح القدس صمدانی حیوة تازه جدید و

کوش بدیع وقلب وفؤاد تازه می بیند ورجوع بآیات واضحه

آفاقیه وخفیات مستوره نفسیه مینماید وبعین الله بدیعه در ار

ذره با باب مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین
وحق الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و
آثار تجلی صمدانیه ملاحظه کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل
هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رایحه
حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی
هدایت را از مشرق کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء اورا
دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از
باطل چون شمس از ظل فرق گذارد مثلا اگر نسیم حق از شرق
ابداع وزد و در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند و هم
چنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال
لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ
لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارترا از برودت و
دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رایحه جانان
را از

را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رایحه بمدینه ایقان حضرت
منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی
مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه
استماع نماید از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس رب الارباب
بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه
فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که
بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی
آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبة الله بیفزاید در هر گیاهی
حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل
ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعش سر نار موسوی ظاهر
و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر بی
ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی
مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین

فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان بان مدینه انس گیرند که
آنی از ان منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل
شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند
و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید تجدید شود و تزیین یابد
پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا بان مدینه واصل شویم و بعنایات
الهیه و تفقدات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت
تمام جان پرمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز
و نیاز آریم تا بان فوز فائز شویم و آن مدینه کتب الهیه است در هر
عهدی مثلاً در عهد موسی تورة بود و در زمن عیسی انجیل و در
عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله
کتاب او که رجوع کل کتب باوست و مهیمن است بر جمیع
کتب و در این مداین ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر
غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند بر اهل تجرید

نعمت

نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان را نصیب کرم نماید و
آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت و
عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی السموات
والأرض در این مداین مکنون و مخزون گشته مثلاً فرقان از برای
امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد
از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات
شرکیه محفوظ ماند و هم چنین مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه
و اثمار علم شجره الهیه و از انهار آء غیر آسن معرفت نوشید
و خمر اسرار توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع ما یحتاج آن
امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در ان رضوان
مبین موجود و معین گشته و اوست حجت باقیه برای اهلش بعد
از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم او و محقق الوقوع است امر
او و جمیع مأمور باتباع او بوده اند تا ظهور بدیع در سنه ستین

داوست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مهاجران
و مهاجران را ببرادق قرب فائز فرماید دلیلی است محکم و
حجتی است اعظم وغیر اورا از روایات وکتب واحادیث این
فخر نه زیرا حدیث وصاحبان حدیث وجود وقولشان بحکم
کتاب ثابت ومحقق شده ودیگر انکه در احادیث اختلاف
بسیارست وشبهه بیشمار چنانچه نقطه فرقان در اخر امر فرمودند که
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بااینکه احادیث بسیار
که از منبع رسالت ومعدن هدایت نازل شده بود باوجود
این حجج ذکر کتاب چیزی نفرمودند واورا سبب اعظم ودلیل اقوم
برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد
حال بچشم انصاف وقلب طاهر ونفس زکیه ملاحظه فرمایید
که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از اهل عامه وخاصه
چه را حجت برای معرفت عباد قرار فرموده باید بندهٔ دستاویز کل من
علی الارض

علی الارض نور او تمسکست حق را از باطل وضلالت را از هدایت
تمیز دهیم وفرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شد بدو یکی کتاب ودیگر
عترت عترت که از میان رفته پس منحصر شد بکتاب واول
کتاب میفرماید الٓمٓ ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین در حروف
مقطعه فرقان اسرار هویه مستور گشته ولئالی احدیه در صدف
این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر ان نه ولیکن بحسب
ظاهر مقصود خود انحضرتست که باو خطاب میفرماید یا محمد این کتاب
منزله از سماء احدیه نیست ریبی وشکی در او هدایتیست برای
پرهیزکاران ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر ومقدر فرموده
برای هدایت کل من فی السموات والارض وبنفسه ان ذات
احدیه وغیب هویه شهادت داده براینکه شک وشبهه در او
نیست که هادی عباد است الی یوم معاد ایا انصاف است که ثقل
اعظم را که خدا شهادت بحقیت او داده وحکم بحقیت او فرموده

این عباد در او شک نمایند و یا شبهه کنند و یا امر دیگر که او سبب هدایت و وصول بمعارج معرفت قرار فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور میشد باری باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدره صمدانیه که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه این واضح است که هر کس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم بوده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان گردد البته زمان باخر رساند و کون حمل ننماید و کان الله علی ما اقول شهیداً و همچنین در جای دیگر

میفرماید

میفرماید وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین که ترجمه ظاهر آن این است اگر بوده اید شما در شک و شبهه در آنچه که نازل فرمودیم ما بر عبد خود محمد پس بیاورید سوره بمثل این سور منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید از راستگویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شان آیات و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه را باو ختم فرموده و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجت خود باو شریک نفرموده چه میان حجج و دلائل آیات بمنزله شمس است و سوای او بمنزله نجوم و اوست حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیئ از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضیلی باو نرسد و هیچ امری بر او سبقت نگیرد کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه و اوست

خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور لا یطفی شریعه معارف
الهیه از او در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از او در
فوران این ناری است که در یک حین دو اثر از او ظاهر است
در مقبلین حرارت حب احداث نماید و در معرضین برودت
غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجت خود
قرار فرموده راضی شویم و سر نهیم خلاصه حجت و برهان این
آیه منزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل و هو القاهر فوق عباده و هو
العزیز الجمیل و هم چنین میفرماید تلک آیات الله نتلوها علیک
بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید این است آیات
منزله از سماء هویه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات
او ایمان میآورند اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز
مظهری اکبر از انبیاء نبوده و حجتی هم کبر و اعظم از آیات منزله
درارض

درارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجت حجتی ممکن نه الا ما شاء
ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله
تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم یعنی وای
بر افک کننده گنه کار که میشنود آیات نازله از سماء مشیت الهیه را
که خوانده میشود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده آنرا پس
بشارت ده او را بعذابی دردناک اشارات همین آیه کل من فی السموات
والارض را کفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربهم یتفرسون
چنانچه الیوم میشنوید که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا
ندارد که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال
آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود بگو با ایشان ای بیخبران
میگوئید آنچه را قبل پدران شما گفتند اگر ایشان ثمری از شجره
اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار
مقر خواهید یافت فالنار مثویهم فبئس مثوی الظالمین و در

جای دیکر میفرماید واذا علم من ایاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک
لهم عذاب مهین یعنی در وقتیکه عالم شود از ایات ما شیئی را
اخذ مینماید اورا از روی استهزاء واز برای ایشان ست
عذابی خارکننده از جمله استهزاء این بود که میکفتند معجزه
دیکر ظاهر نما و برهان دیکر بیار ان یکی فاسقط علینا کسفا
من السماء میکفت ودیکر ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر
علینا حجارة من السماء مذکور میداشت بمثل یهودان عهد موسی
که تبدیل نمودند مائده سمائیرا باشیاء خبیثه سیر و پیاز ان قوم
هم طلب تبدیل مینمودند ایات منزله البطونات نجسه کثیفه چنانچه
الیوم مشاهده میشود که مائده معنوی از سماء رحمت الهیه وغمام
مکرمت سبحانیه نازل ست وبحور حیوان در رضوان جان بامر
خالق کن فکان در موج وجریان وجمیع چون کلاب بر اجساد میته
مجتمع امده اند و بر بر که شور که ملح اجاج ست قانع کشته اند سبحان الله
حال

کمال تحیر حاصل ست از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول
طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم تمسک جسته اند
مثل ان ست که از افتاب در اثبات نور او حجت طلبند ویا از
باران نیسان در اثبات فیضش برهان جویند حجت افتاب نور اوست
که اشراق نموده وعالم را ابرداء جدید تازه فرموده بلی کور از افتاب
جز کرمی حاصلی نداند و ارض جرز از رحمت نیسانی فضلی احصا
نماید عجب نبود که از قران نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز
کرمی نیابد چشم نابینا ودر جای دیکر میفرماید واذا تتلی علیهم ایاتنا
بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بابائنا ان کنتم صادقین
یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود بر ایشان ایات ما نیست حجت
ایشان مکر انکه بکویند بیارید پدرهای مارا اکر هستید راست
کویان مشاهده نما که چه حجتها بر ان رحمتهای کامله واسعه مکر فتند
بایاتی که حرفی از ان اعظم ست از خلق سموات وارض ومردکان
وادی نفس وهوی را بروح ایمان زنده میفرماید استهزا مینمودند

فراز کند در برهان نیسان چون او را [illegible]

و میکفتند پدرهای ما را از قبر بیرون ار این بود اعراض و
استکبار قوم و هر کدام از این ایات برای کل من علی الارض
حجتی ست محکم و برهانی ست معظم که جمیع ارض را کفایت میکند
لو انتم فی ایات الله تتفکرون و در همین ایه مذکوره لئالی اسرار
مکنون ست اکر فی الجمله دردی یافت شود دوا میرسد کوش
بحرفهای مزخرف عاد مدهید که میکویند کتاب و ایات از
برای عوام حجت نمیشود زیرا که نمی فهمند و احصا نمیکنند با اینکه
این قران حجت ست بر شرق و مغرب عالم اکر قوه ادراک
او در مردم نبود چکونه حجت بر کل واقع میشد از این قرار بر معرفت
الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم
از عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک ندارند باری
این سخن بغایت لغو و غیر مقبول ست همه از روی کبر و غرور
کفته میشود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام

انهارا

انهارا محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای ایشان
که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده ترند و فهم
کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ دخلی بعلم ظاهری
ندارد این منوط بصفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح ست
چنانچه حال عبای چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر
رفرف علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بکلهای
حکمت و لالههای معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار
یوم عظیم و هم چنین میفرماید والذین کفروا بایات الله ولقائه اولئک
ییئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و هم چنین میفرماید و یقولون
ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون مضمون این ایه واضح ست
مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل ایات چه میکفتند ایا ما ترک
کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که ان حضرت را شاعر
مینامیدند و بایات الهیه سخریه مینمودند و میکفتند این کلمات اساطیر

اولین است یعنی کلماتیست که قبل گفته شده و مجموع ان کلمات را
ترکیب نموده میگوید از خدا است چنانچه الیوم بمثل همان را شنیده اند
که نسبت باین امر مید هند و میگویند که این کلمات را با کلمات قبل
ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوط قد کبر قولهم و صغر شانهم و تدعم
این است که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند
بعد از موسی و عیسی موافق کتب نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت
باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد این ایه
مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدل بر عدم انقطاع فیوضات
رحمانیه است نازل شد ولقد جائکم یوسف من قبل بالبینات فما
زلتم فی شک مما جائکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده
رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب و بتحقیق امد شما را
یوسف از پیش با بینه ها پس پیوسته بودید در شک از انچه امد
شما را با ان تا چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیکرداند خدا بعد از او
رسولی

رسولی را هم چنین اضلال میکند کسی را که اوست اسراف کننده
و شک اورنده بپروردگار خود پس ازاین ایه ادراک فرمائید
و یقین کنید که در هر عصر امم ان عهد بایه از کتاب تمسک جسته
ازاینگونه حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید در ابداع
بیاید مثل انکه ایه انجیل را که مذکور شده علمای ان استدلال
بان نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود و پیغمبری مستقل
مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری از ملل
مبتلا باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقان را می بینی که
چگونه بمثل امم قبل بذکر خاتم النبیین محتجب گشته اند با انکه خود
مقرند بر انکه لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم بعد که
راسخ در علوم و امها و نفسها و ذاتها وجوهها بیان میفرماید که
قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود این است که میشنوی که
چه میگویند و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در

دین یعنی انهائیکه الهی بجز هوی اخذ نکرده اند وبغیر ذهب
مذهبی نیافته اند وبحجبات علم محتجب گشته اند وبضلالت او
گراه شده اند چنانچه تصریح تمام رب الأنام میفرماید افرایت
من اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه و
جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
یعنی ایا دیدی ان غافل راکه گرفت خدای خود خواهشهای
نفس خود را واضلال کرد او را خدا بر علمی ومهر نهاد بر گوش
ودلش وگردانید بر چشمش پرده پس که هدایت میکند او را
از بعد خدا ایا پند نمیگیرید در معنی واضله الله علی علم اگرچه در
ظاهر انست که ذکر شده ولیکن نزد این فانی مقصود از
ایه علمای عصر نه که اعراض از جمال حق نمودند وبعلوم خود
که از نفس وهوی ناشی گشته متمسک شده بر نباء الهی و
امر او احتجاج مینمودند قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون وهمچنین میفرماید
واذا

واذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم
عما کان یعبد آباءکم وقالوا ما هذا الا افک مفتری وانحق یقول
وچون خوانده شود بر ایشان یعنی بر ان کفره فجره ایات قدسیه
احدیه گویند ان مشرکان از حق بنجر ان نیست این رسول پروردگار
مگر مردیکه میخواهد منع کند شمارا از انچه که میپرستیدند ان را
پدرهای شما ودیگر گفتند نیست این مگر کذبی افترا کرده شده
بشنوید ندای قدس الهی نوای خوش صمدانی را که چگونه در
تلویح انذار فرموده مکذبین ایات را وبیزاری جسته منکرین
کلمات قدسیه را بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب
واعراض واستکبار ان محرومان را بران جمال قدس بااینکه
ان جوهر لطف وکرم هیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت
میفرمود وان فقیران حقیقی را بشریعه قدسیه غنا دلالت مینمود

مع ذلک بعضی میگفتند این مردی ست افترا کننده بر پروردگار
عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده ست ناس را
از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال
ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنید که چه سخنهای لغو که باین
جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاها که بان منبع و معدن عصمت
داده اند با انکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق
وکلمات اِنذار فرموده مقبلین ان را با وجود این چه قدر اعتراضات
که بر ایات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده اند و حال انکه
چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی
نشنیده که ایات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی
جاری و نازل شود چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و
رفعت مقامشان چون شمس واضح و لایح ست مفتخر شدند
هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و ایات آن

کلمتین و موضعین ایات منزله را ورق و رشته نموده

اصحا

ایه اکشته و از این غمام رحمت رحمانی انقدر نازل شده
که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست میاید
و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج
شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند ای برادر
باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی بمظاهر الهی شد که شاید
از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح
متنبه شویم اعتراض بر منزل ایات نکنیم امرش را بجان تسلیم
کنیم و حکمش را بتمام جان و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که
شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل سکن یابیم
والله بعباده لغفور رحیم و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل
تنقمون منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
قبل و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح ست مقصود در این ایه
ایه در وقتی نازل شد که کفار باسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر

و چه مقدار ... ایات منزله ...

میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب انحضرت که بخدا
کافر شده اید و بساحری کذاب مؤمن و موقن گشته اید و در
صدر اسلام که هنوز امر بحسب ظاهر قوّت نداشت در هر
مقام و مکان که دوستان ان حضرترا ملاقات مینمودند نهایت
اذیّت و زجر و رجم و سبّ بران مقبلین الی الله معمول میداشتند
در این وقت این ایه مبارکه از سماء احدیّه نازل شد برهانی
واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب ان حضرت را که بگویند
بکافران و مشرکان که ایا اذیّت میکنید ما را و ستم مینمائید و علی
از ما صادر نشد مگر انکه ایمان اوردیم بخدا و بایاتی که نازل شد
بر ما از لسان محمّد و همچنین ایاتی که نازل شد بر انبیای او از
قبل که مقصود این است که تقصیری نداریم مگر انکه ایات جدیده
بدیعه الهیه را که بر محمّد نازل شد و ایات قدیمه که بر انبیای
قبل

قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان
نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیّه تعلیم فرموده عباد خود را
مع ذلک ایا جایز است این ایات بدیعه که احاطه فرموده شرق و
غرب را از او معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و یا انکه
مؤمن شوند منزل ایات را باین استدلال که خود فرموده معترضین
را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثم حاشا که مقبلین و معترضین
ایات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین بحجت مثبته را
تهدید فرماید اذ انه مثبت الحق بایاته و محقق الامر بکلماته و انه لهو
المقتدر المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزّلنا علیک کتاباً
فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الّا سحر مبین
و اکثری ایات فرقانیه مدل و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار
نمودم باین ایات مذکوره و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز
ایات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری

ذکر شده تا بان متمسک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد
بر منکرین آیات و استهزا کننده ان وعده نار فرموده اند چنانچه معلوم
شد حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات
بی انکه بتعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و
از این فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج
روح از جسد ظلمانی آیا متمسک میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم
و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض نمودیم و از
شرایع حق دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله علت اینکه بعضی از انبیاء
اولوالعزم بودند نزول کتاب بود برانها و این مسلم است با وجود این
چگونه جایز است که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده
بحرفهای فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القاء شبهه در
قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال
من فی البلاد پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند و از همه
اینمراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی احتراز جویند

وادبار نمایند نمیدانم بکه تمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی
ولکل وجهة هو مولیها فقد هدیناک السبیلین فی هذین المنهجین
ثم امش علی ما تختار لنفسک وهذا قول الحق وما بعد الحق الا
الضلال واز جمله ادله بر اثبات این امر انکه در هر عهد و عصر که غیب
هویه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه
بدنیا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضیئ و بانوار قمر
هدایت مهتدی میشدند و بلقاء الله فایز میگشتند لهذا این بود
که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان
میفرماید فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و
ما نریک اتبعک الا الذینهم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا
من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بان مظاهر قدسیه میگفتند
که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی بشان نیست مقصود ایشان
این بوده که علما و اغنیاء و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل

و امثال او استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند و اما در این ظهور
کبری و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین و
و فقهای بالغین از کاس قرب و وصال مشروب شدند و
بعنایت عظمی فایز گشتند بعضی از اسامی انها ذکر میشود که شاید
سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود
از انجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند
لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی
صمدانیته و جناب اقا سید یحیی که وحید عصر خود و فرید زمان خود بودند
و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمة الله
مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و اقا سید حسین
ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی
و ملا علی برقانی و امثال ذلک که قریب چهار صد نفر بودند که
اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده همه انها مهتدی و
مقر

و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند

مقر و مذعن گشتند برای ان شمس ظهور بقسمیکه اکثری از مال و عیال
و جان گذشتند و برضای ذو الجلال پیوستند و از سر جان
برای جانان برخاستند و انفاق نمودند جمیع انچه مرزوق گشته
بودند بقسمیکه سینه هاشان محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان
زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر انکه از دم ان ارواح
مجرده مشروب شد و سیفی نماند مگر انکه بر گردنهاشان ممسوح
گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس ایا شهادت این
نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند کم
همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای
این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و
بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه های شور معاوضه
کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود
که کل بزخارف دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است
که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
مطابق بنحویکه تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی
اصطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین
که بجز هوای نفس نفسی بر نیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی
نیافته اند و در یوم سر از فراشش بر ندارند مگر چون خفاش ظلمانی
در طلب دنیای فانی کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در
امور پست
تدبیرات دانیه فانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از
تقدیر الهی غافل شده اند روز بجان در تلاش معاش شوند و
شب در تزیین اسباب فراش ایا در هیچ شرع و ملتی جایز است
که با عراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق
نفوسیکه از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حق
گذشته اند اغماض نمایند ایا نبود که از قبل امر سید الشهدا را
از اعظم

اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیت آن حضرت میشمردند و میگفتند
در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقی باین استقامت و ظهور
ظاهر نشد با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت
ولیکن این انوار مقدسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات
مثل باران برانها بارید و بچه عشق و حب و محبت و ذوق که جان
رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است
با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند ایا در هیچ عصر چنین امر
خطیری ظاهر شده و ایا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند
دیگر کی مجاهد خواهد بود و ایا اینها طالب عزت و مکنت و ثروت
بودند و ایا مقصودی جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب
با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است
که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی
الارض حجت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر

یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون واز
همه گذشته علامت صدق وکذب در کتاب معلوم ومقرر شده
باید ادعا و دعاوی کل عباد باین محک الهی زده شود تا صادق را
از کاذب تمیز دهد این است که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
حال ملاحظه فرمائید باین شهدای صادق که بنص کتاب شاهد بر
صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان ومال وزنان و
فرزند وکل ما یملک را انفاق نموده اند وباعلی غرف رضوان عروج
نمودند شهادت این طلعات عالیه وانفس منقطعه بر تصدیق
این امر عالی متعالی مقبول نیست وشهادت این گروه که برای ذهب
از مذهب گذشته اند وبرای جلوس بر صدر از اول صدر احتراز
جسته اند بر بطلان این نور لائح جائز ومقبولست با اینکه جمیع مردم
ایشانرا شناخته اند واینقدر ادراک نموده اند که از ذره از اعتبار
ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان ومال
وغیره حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی بنص کتاب تفصیل
نموده

نمود وخالص را از غش تمیز داده ومع ذلک هنوز شاعر
نشده اند ودر نوم غفلت بکسب دنیای فانیه وریاست ظاهره
مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام واشتغلت
فیها بما تهوی به نفسک من الظنون والاوهام الی متی تکون
راقدا علی بساطک فارفع رأسک عن النوم فان الشمس
قد ارتفعت فی وسط الزوال لعل یستشرق علیک من
انوار الجمال والسلام ولیکن معلوم باشد که این علماء وفقهائی که
مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره نداشته اند چه که محالست
علمای مقتدر معروف ارض که بر صدر حکم جالسند وبر سریر امر
ساکن تابع حق شوند الا من شاء ربک چنین امری در عالم ظهور
نموده مگر قلیلا وقلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی
از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند
بلکه بتمام بغض وانکار در دفع کوشیدند بقسمیکه هیچ گوشی نشنیده

و هیچ چشمی ندیده و رب اعلی روح ماسواه فداه بخصوص بجمیع علمای
هر بلدی توقیعی صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر
کدام را در توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعتبروا یا اولی
الأبصار و مقصود این ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور
مستغاث فی قیمة الأخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از
علما موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک
باینگونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم شوند بلی این علماء
که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهر
و زخرف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده اند ذلک من فضل الله
یوتیه من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل
مشرق است استقامت جمال ازلیست بر امر الهی که با اینکه در سن
شباب بودند و امریکه مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف
و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود باوجود این
قیام

قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ
نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود این بغیر امر
الهی و مشیت مثبته ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین
امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جای
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش
متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربانی
آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند چنانچه بانبیای
قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای
فانیه این امور را متعرض شده اند سبحان الله در اول از کتب
خود که او را قیوم اسماء نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از
یا بقیة الله — شهادت خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده قوله قد فدیت
بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی
محبتک و کفی بالله العلی معتصما قدیما و هم چنین در تفسیر ها تمنای

شهادت خودرا نموده اند کانّی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی
افد احبّ الاشیاء الیک فی سبیلی کما فدی الحسین علیه السلام
فی سبیله ولو لاکنت ناظراً بذلک السرّ الواقع فو الّذی نفسی
بیده لو اجتمعوا ملوک الارض لن یقدروا ان یاخذوا منّی حرفاً
فکیف عبید الّذی لیس لهم شان بذلک وانّهم مطرودون الی
لن قال لیعلم الکلّ مقام صبری ورضائی وفدائی فی سبیل الله
ایا صاحب این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی
مشی مینماید ویا بغیر رضای او امری طلب نموده درهمین ایام
نسیم انقطاعی کنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان
را انفاق نمایند واز روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه
قدر ناس نشناسند وبغایت حقّ ناسپاس که چشم از جمیع
اینها پوشیده اند وبعقب مرداری چند که از لطنشان
افغان ملل مسلمانان می اید میدوند با وجود این چه نسبتهای
غیر

غیر لائقه که بمطالع قدسیه میدهند کذلک نذکر لک بما
اکتسبت ایدی الّذینهم کفروا واعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیمة
وعذبهم الله بنار شرکهم واعدلهم فی الاخرة عذاباً تحرق به اجسادهم
وارواحهم ذلک بانّهم قالوا انّ الله لم یکن قادراً علی شیئ وکانت
یداه عن الفضل مغلولاً واستقامت برامر حجّتی است بزرگ و
برهانی است عظیم چنانچه خاتم انبیاء فرمودند شیّبتنی الآیتین یعنی
پیر نمود مرا دو ایه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است
چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید که
این سدره رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امر الله
فرموده وچه قدر استقامت از آن جمال احدیّت ظاهر شده
که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید آنچه
ایذاء بر آن سدره طوبی وارد میاوردند شوقش بیشتر ونار
حبّش مشتعل تر میشد چنانچه این فقرات واضح است واحدی

انکار ندارد تا انکه بالآخره جان را در باخت و برفیق اعلی شتافت

واز جمله دلائل ظهور غلبه وقدرت واحاطه که بنفسه ازان مظهر

وجود ومظهر معبود در اکناف واقطار عالم ظاهر شد چنانچه

ان جمال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف

غطا فرمودند مع ذلک باندک زمانی اثار غلبه وقدرت

وسلطنت واقتدار ازان جوهر الجواهر وبحر البحور در جمیع

بلاد ظاهر شد بقسمیکه از هر بلدی اثار واشارات ودلالات

وعلامات ان شمس لاهوتی هویدا گشت وچه مقدار قلوب

صافیه رقیقه که ازان شمس ازلیه حکایت نمودند وچه قدر

رشحات علمی ازان بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع

ممکنات را با اینکه در هر بلد ومدینه جمیع علماء واعزه بر منع و

رد ایشان برخواستند وکمر غل وحسد وظلم بر دفعشان

بستند وچه نفوس قدسی را که جواهر عدل بودند بنسبت

ظلم کشتند وچه هیاکل روح را که صرف علم وعمل از ایشان

ظاهر

ظاهر بود ببدترین عذاب هلاک نمودند مع کل ذلک هر یک

ازان وجود تا دم مرگ بذکر ذکر الله مشغول بودند ودر هوای

تسلیم ورضا طایر وبقسمی این وجود ترا تقلیب نمودند و تصرف

فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند وبجز امرش امری

نگزیدند ورضا برضایش دادند ودل بخیالش بستند حال قدری

تفکر نمائید ایا چنین تصرف واحاطه از احدی در امکان ظاهر

شده وجمیع این قلوب منزهه ونفوس مقدسه بکمال رضا

در موارد قضا شتافتند ودر مواقع شکایت جز شکر از ایشان

ظاهر نه ودر مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه واین رتبه

هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل وبغض وعداوت

باین اصحاب داشتند چنانچه اذیت وایذای ان طلعات

قدسی معنوی را علت فوز ورستکاری وسبب فلاح و

نجاح ابدی میدانستند ایا هرگز در هیچ تاریخی از عهد ادم

تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد وایا چنین ضوضائی در
میان عباد ظاهر گشت وبا این همه ایذا واذیت محل لعن جمیع
ناس شدند ومحل ملامت جمیع عباد گویا صبر در عالم کون از
اصطبارشان ظاهر شد ووفا در ارکان عالم از فعلشان
موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادثه وحکایات وارده
تفکر فرمائید تا بر عظمت امر وبزرگی او مطلع گردید تا بعنایت رحمن
روح اطمینان در وجود دمیده شود وبر سریر ایقان مستریح
وجالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر
نمائید علاوه بر همه این مطالب مقرره ودلائل مذکوره همین
رد وسب ولعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم
وانقطاع اعظم دلیل واکبر حجت بر حقیت ایشان است و
در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء وفضلاء
جهلا فرمائی در این امر محکمتر وراسخ‌تر وثابت‌تر میشوی زیرا
که جمیع

که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی ومواقع احکام
ازلی خبر داده اند اگر چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن
نظر بمحبت انجناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمایم با اینکه
فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شد جمیع ارض ومن علیها را کافی است
وفی الحقیقه جمیع کتب واسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمیکه اگر
کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی وامور ظاهره از آن
سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید ولیکن چون همه
ناس بر یک شأن ویک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم
تا سبب استقامت انفس متزلزله شود واطمینان عقول مضطربه
گردد وهمچنین حجت الهی بر اعالی وادانی عباد تام وکامل گردد از جمله احادیث
اینست که میفرماید اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق والغرب
حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید وبر رفرف امتناع
مقر گزید وتفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشت که

اخر سبب این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب
حق بعد از ظهور اهل حق را لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث
میشود و این واضح است که سبب نسخ قواعد و رسوم و عادات
و اداب است که ناس همه بان محدود گشته اند و الا اگر جمال رحمن بر
همان رسوم و اداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در انچه
باو مشغولند دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر میشود و
مصدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع
الی شیء نکر باری چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را
بانقطاع تمام میخواند از انچه که در دست دارند و این ندای الهی
چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و امتحان رو میدهد
و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر
شده نمینمایند ولیکن ان احادیث را که صحت و سقم ان معلوم
نیست تمسک بانها جسته اند که چرا ظاهر نشد و حال انکه انچه را هم که

تعقل

تعقل نموده اند ظاهر شد و باهر گشت و اثار و علامات حق بمثل
شمس در وسط سماء لائح مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان
مانده اند با انکه چه قدر از ایات فرقانیه و روایات محققه که جمیع
دال است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود
بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را
میگویند و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات
دعای ندبه است که میفرماید این المدخر لتجدید الفرائض و السنن این
المتخیر لاعادة الملة و الشریعة و در زیارت میفرماید السلام علی الحق
الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدی کیف سیرته قال ع
یصنع ما صنع رسول الله ص و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله
امر الجاهلیة حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات
چه استدلالها بر عدم تغییر احکام مینمایند با انکه مقصود از هر ظهور
ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرا و جهرا ظاهرا و باطنا

چه اکر بهیچوجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیه لغو
خواهد بود و با انیکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرمایند
یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال
و اکثر اعدائه العلماء و در مقام دیکر از صادق بن محمد ذکر مینماید
که فرمودند ولقد یظهر صبی من بنی هاشم و یامر الناس ببیعته
و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید
فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه خوب وصیت ائمه دین و
سرج یقین را عمل نمودند با انیکه میفرماید اکر شنیدید که جوانی از
بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی و احکام
بدیع ربانی بشتابید بسوی او مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از
ایمان بان سید امکان دادند و نرفتند بسوی ان نور هاشمی و
ظهور سبحانی مکر با شمشیرهای کشیده و قلبهای پر کینه دیکر اظهار
عداوت علماء نمایند که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه
این

این احادیث ظاهره مدله و اشارات واضحه محققه جمیع ناس
از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده و بمظاهر ضلالت و
طغیان اقبال نموده و با این روایات وارده و کلمات نازله میکویند
انچه نفسشان بان مایل است و اکر جوهر حق بیانی بفرماید که مخالف
نفس و هوای این کروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میکویند این
مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری
و حکمی صادر نشده چنانچه الیوم امثال این سخنهای بیفائده از این
هیاکل فانیه ظاهر شده و میشود حال این روایت را ملاحظه نمائید
که چکونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده اند در اربعین ذکر نموده
یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام جدید فیدع الناس و لم یجبه احد و
اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا
من ائمة الدین الی اخر الحدیث چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را
اعاده مینمایند و شاعر بر این نشده که ان حضرت بر عرش یفعل

مایشاء جالسند و بر کرسی بحکم مایرید ساکن و هیچ ادراکی سبقت
نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او و جمیع
قولها بتصدیق او منوط است و تمام امور بامر او محتاج و ماسوای
او بامر او مخلوق شده‌اند و بحکم او موجود و او است مظهر اسرار الهی
و مبیّن حکمتهای غیب صمدانی چنانچه در بحار الأنوار و عوالم و در نوع
از صادق بن محمد وارد شده که فرموده العلم سبعة و عشرون حرفاً فکل
فجمیع ما جائت به الرسل حرفان و لم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین
فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرین حرفاً حال ملاحظه فرمائید که
علم را بیست و هفت حرف معیّن فرموده و جمیع انبیاء از ادم الی خاتم
دو حرف ان را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند
و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف را از این
بیان قدر و رتبه ان حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کل انبیاء
و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاء و امری را که

انبیاء

انبیاء و اولیاء و اصفیاء بان اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار
نداشته این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان
میکنند اگر مطابق نیاید رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم یسمعون
او یعقلون ان هم الا کالأنعام بل هم اضل سبیلاً ایا این حدیث
مذکور را چه حمل مینمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه
جدیده است در ایام ان حضرت و این امورات بدیعه سبب
اختلاف ناس میشود بقسمیکه جمیع علماء و فقهاء حکم بر قتل ان حضرت
و اصحاب او کنند و همه ارض بر مخالفت قیام نمایند چنانچه
در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه
کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و
تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک و الدیلم فیقتلون و یحرقون
و یکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الأرض بدمائهم و یفشوا
الویل و الرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقاً حال ملاحظه فرمائید

که حرفی از اینحدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن
دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشانرا اسیر نمودند و
بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک
هیچ نفسی فکر نمود که اگر قائم موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث
و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه
اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند
و اذیت این ارواح الهیه را سبب وصول بمعارج قرب
شمرند و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده در فعل
نازله در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان
زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معویة بن وهب عن ابی
عبد الله قال تعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون انها
بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق
الدواب قلت نعم قال اتیت الجبل الأسود عن یمین الطریق تلک الزوراء
یقتل فیها ثمانون رجلاً من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة قلت من
یقتلهم

یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم این است حکم و امر اصحاب آنحضرت
که از قبل بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق
این روایت ارض ری است و این اصحاب را در انمکان بتدترین
عذاب بقتل رسانیدند و جمیع این وجهات قدسی را عجم شهید
نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده اند و بر همه عالم واضح
و مبرهن است حال چرا این خراطین ارض در این احادیث
که جمیع ان بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمینمایند و
اقبال بحق نمیجویند و بعضی احادیث که معنی ان را ادراک ننموده اند
از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گزیده اند
نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عجم اینست که
صادق بن محمد میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت
ظل السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود و از فقهاء و علمای

بیان استدعا مینمایم که چنین مشی نمایند و بر جوهر الهی و نور
ربانه و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی در زمن ستغاث
وارد نیاورند انچه در این کور وارد شد و بعقول و ادراک و علم
متمسک نشوند و بان منظر علوم نامتناهی ربانی مخاصمه ننمایند
اگرچه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای
قوم است در نهایت معارضه برخیزد و هم چنین در هر بلدی بر نفی ان
ان سلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها و صحراها فرار نمایند
و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع
جان در بازند و گویا مشاهده میشود نفسی بکمال زهد و تقوی موصوف
و معروف است بقسمیکه جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند
و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با ان اصل شجره الهیه
قیام نماید و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضه برخیزد این است
شان ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای

[illegible]

روح

روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر
تمیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگرچه در این
ایام رائحه حسدی وزیده که قسم بمربی وجود از غیب و شهود که از
اول بنای وجود عالم با اینکه او را اول نه تا حال چنین غل و حسد
و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی که رائحه انصاف را
نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد
اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی اشکار و از هر سمت تیری
طیار با اینکه با حدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و رایگان
با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا
مع ذلک فوالله الذی لا اله الا هو که با ان همه ابتلاء و باساء
و ضراء که از اعداء و اولوا الکتاب وارد شد نزد انچه که از
احباء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت باری چه

اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این
بیان نه واین عبد در اوّل ورود این ارض چون فی الجمله بر
امورات محدثه بعد اطّلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم
وسر در بیابانهای فراق نهادم ودو سال وحده در صحراهای هجر
بسر بردم واز عیونم عیون جاری بود واز قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی
که قوت دست نداد وچه ایام که جسد راحت نیافت وبا این بلایای
نازله ورزایای متواتره فو الّذی نفسی بیده بکمال سرور موجود بود
ونهایت فرح مشهود زیرا که از ضرّ ونفع وصحّت وسقم نفسی
اطّلاع نبود بخود مشغول بودم واز ماسوی غافل وغافل از اینکه
کمند قضای الهی اوسع از خیال است وتیر تقدیر او مقدّس از
تدبیر سر از کمندش نجات نه وجفایش را جز رضا چاره نه قسم
بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود ومسافرتم را امید
مواصلت نه ومقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و
مصدر

مصدر انقلاب احباب نگردم وسبب ضرّ احدی نشوم وعلّت
حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود وامری
منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست وبهوای خود خیالی نمود باری
تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد ولابدّاً تسلیم نمودم
وراجع شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه
شد حال دو سنه میگذرد که اعدا در اهلاک این فانی نهایت
سعی واهتمام دارند چنانچه جمیع مطّلع شده اند مع ذلک نفسی از
احباب نصرت نموده وبهیچوجه اعانتی منظور نداشته بلکه از
عوض نصر حزنها که متوالی ومتواتر قولاً وفعلاً مثل غیث
هاطل وارد میشود واین عبد در کمال رضا جان بکف حاضرم که شاید
از عنایت الهی وفضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در
سبیل نقطه وکلمه مستوره فدا شود وجان در بازد واگر این
خیال نبود فو الّذی نطق الرّوح بامره آنی در این بلد توقّف نمینمودم

وکفی بالله شهیدا اختم القول بلا حول ولا قوة الا بالله انا لله
وانا الیه راجعون صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند
وکامی بکام نفس برنداشته اند دلائل وبرهان وحجت را
که جمیع مشعر براین امر بدیع وظهور منیع الهی است اظهر از شمس
در فلک چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
الهی واقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید باهمه این آیات
متقنه واشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربانیه است درمیان
عباد واین احادیث واضحه که اصرح از بیان وتبیان است از
همه غافل ومعرض شده اند واز سلسال خمر ذوالجلال وزلال بی‌زوال
جمال لایزال محروم ومایوس مانده اند وملاحظه فرمائید که در
اخبار سنه ظهوران هویه نور را هم ذکر فرموده اند ومع ذلک
شاعر نشده اند ودر نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند
فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی
ظهوره

وچند حدیث که با ذکر ظهور مطابق نبود ... اند
و معنی آن را ادراک ننموده از ... باز مانده

ظهوره فقال فی سنة الستین یظهر امره ویعلو ذکره باری تحیرت
از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حق احتراز
نموده اند مثلاً ذکر حزن وسجن وابتلاء که بران خلاصه فطرت الهی
وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات
من اربعة نبی موسی وعیسی ویوسف ومحمد اما العلامة من موسی
الخوف والانتظار واما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه والعلامة
من یوسف السجن والتقیه والعلامة من محمد یظهر باثار مثل قرآن
با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق انچه واقع شده
ذکر فرموده اند مع ذلک احدی متنبه نشده وگمان ندارم که بعد
هم متنبه شوند الا من شاء ربک ان الله یسمع من یشاء وما
انا بمسمع من فی القبور وبر انجناب معلوم بوده که اطیار هویه و
حمامات ازلیه را دو بیان است بیانی برحسب ظاهر بیرمز و
نقاب وحجاب فرموده ومیفرمایند تا سراجی باشد هدایت

کننده و نوری راه نماینده تا سالکین را بمعارج قدس رسانند
و طالبین را ببساط انس کشانند چنانچه مذکور شد از روایات
مکشوفه و ایات واضحه و بیانات با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند
تا مغلین انچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان
باهر گردد اینست که صادق بن محمد میفرماید والله لیمحصن و الله
لیغربلن اینست میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را
بان امتحان میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر
قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده و مقصود در امثال
اینگونه بیانات معانی ظاهریه که مردم ادراک مینمایند نبوده و
نیست اینست که میفرماید لکل علم سبعون وجهاً و لیس
بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبث باقی الوجوه بین
الناس و ایضاً قال نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجهاً
و لنا لکل منها المخرج باری ذکر این مراتب برای انست که از
بعض

بعض روایات و بیانات که در عالم ملک اثار ان ظاهر نشده
مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور
معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین
چه بود چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید عباد باینگونه
عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال
نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح شود و لیکن احدی
از اهل ارض مشاهده نمیشود که طالب حق باشد تا انکه در
مسائل غامضه رجوع بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان
ساکن و باهل بغی و طغیان متبع و لکن الله یفعل بهم کما هم
یعملون و ینساهم کما نسوا لقائه فی ایامه و کذلک قضی علی الذین
کفروا و یقضی علی الذین هم کانوا بایاته یجحدون و اختم القول بقوله تعالی
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین و من
اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً و کذلک نزل من قبل

ان انتم تعقلون المنزول من البآء والهآء والسلام على
من سمع نغمة الورقاء في
سدرة المنتهى فسبحان
ربنا الأعلى

١٥٢

ایقان